



۵۷مین سالگرد انقلاب کوبا

مجموعه مطالب / گردآوری و ترجمه: آرام نوبخت

گرایش
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	فهرست
۳	بحران امریکای لاتین و مبارزه برای رهبری انقلابی
۸	اوباما و کاسترو در اجلاس سران کشورهای قاره آمریکا
۱۲	کوبا: خطر بازگشت سرمایه داری، شتاب می گیرد
۱۸	روابط حسنه ایالات متحده و کوبا: درس های تاریخ
۲۳	کوبا: خطر بازگشت سرمایه داری
۳۶	مشاهداتی از یک سفر به کوبا
۴۰	کوبا: ۵۰ سال پس از انقلاب
۴۸	کاستروئیسم: بُن بست ناسیونالیسم خرده بورژوازی



بحران امریکای لاتین و مبارزه برای رهبری انقلابی



بیل فان آوکن

در این مراسم به مناسبت روز اول ماه مه ۲۰۱۵، کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم، بر عزم خود به مبارزه برای متحد ساختن کارگران امریکای شمالی، مرکزی و جنوبی، در مبارزه با دشمنان مشترک آن ها، یعنی امپریالیسم امریکا و نظام سرمایه داری، مجدداً تصریح می کند.

رشد نابرابری اجتماعی و حمله بی امان به حقوق اجتماعی و دمکراتیک کارگران تمامی کشورهای نیمکره، در حال خلق نیرومندترین شرایط عینی ایجاد این اتحاد در عمل است.

امریکای لاتین هم‌چنان به عنوان نابرابرترین منطقه جهان باقی است. تقریباً ۱۶۷ میلیون نفر از مردم این منطقه هم اکنون در فقر زندگی می کنند، در حالی که میلیون ها نفر دیگر در لبه پرتگاه فقر هستند. ثروتمندترین ۱ درصد منطقه، شانه به شانه فلاکت توده ها، ثروت های حیرت آوری را انباشت کرده است. تعداد میلیاردهای امریکای لاتین به ۱۱۴ نفر، با مجموع ثروتی به ارزش ۴۴۰ میلیارد دلار رسیده است، رقمی که از تولید ناخالص داخلی تقریباً ۴ تا از بزرگ ترین اقتصادهای ملی امریکای لاتین هم فراتر می رود.

فقر گسترده، خشونت ساختاری و فروپاشی اجتماعی، درست همان طور که در سایر مناطق دیده ایم، پناهندگان زیادی را وادار به ترک کشورهای خود کرده است، به خصوص از باریکهٔ امریکای مرکزی، جایی که امپریالیسم امریکا با هماهنگ کردن جنگ هایی که کم از نسل کشی ندارند، کل جوامع را تباہ کرد.

«حزب برابری سوسیالیستی ایالات متحده»، از حق این کارگران و جوانان مهاجر برای زندگی و کار در هر کشوری به انتخاب خود، بدون آن که در معرض سرکوب و اخراج به دست پلیس و مقامات مهاجرت باشند، دفاع می کند. حزب ما برای وحدت کارگران مهاجر و بومی مبارزه می کند، آن هم در نبردی علیه هم سیاست های حکومت اوباما- که رقمی بی سابقه از مهاجرین، یعنی بیش از ۲ میلیون تن را اخراج کرده- و هم جمهوری خواهان، که در جستجوی شدت بخشیدن به شووینیسیم ضد مهاجران هستند.

امریکای لاتین پهنهٔ همان تضادهای بنیادینی است که تحرک به سوی جنگ در سطح جهانی را ایجاد می کنند. امپریالیسم امریکا، که مدت های مدید به شکلی تحقیرآمیزی این منطقه را «حیاط خلوت» خود نامیده است، با چالش های فزاینده ای در برابر هژمونی خود از سوی رقبایش، به ویژه چین، رو به رو است.

سال گذشته بانک های چین، سرمایه گذاری خود را در امریکای لاتین به میزان ۷۱ درصد افزایش دادند، یعنی در مجموع بیش از وام هایی که بانک جهانی و بانک توسعهٔ قارهٔ امریکا اعطا کردند. چین تاکنون از نظر حجم کل تجارت دوطرفه در برزیل، آرژانتین، پرو و ونزوئلا، از ایالات متحده پیشی گرفته است.

سرپرست «فرماندهی جنوبی ارتش امریکا» با نگرانی در محضر کنگرهٔ امریکا تصدیق کرد که هرچند پنتاگون در حال راه اندازی سیاست «محور آسیا»ی خود است، اما چین نیز دارد «محور امریکا»ی خود را پیش می برد.

امپریالیسم امریکا قرار نیست در سکوت سلطهٔ هژمونیک خود را واگذار کند. بلکه برای جبران انحطاط اقتصادی خود، بیش از پیش به میلیتاریسم متوسل خواهد شد.

طی یک سده به دنبال ظهور واشنگتن به عنوان قدرت امپریالیستی جهانی با جنگ اسپانیا-امریکا در سال ۱۸۹۸، ایالات متحده بیش از ۴۰ حکومت را در امریکای لاتین ساقط کرد، حال یا با مداخلهٔ نظامی مستقیم یا از طریق کودتاهای نظامی با هماهنگی پنتاگون و «سی.آی.ای». دورهٔ اخیر، شاهد کودتای ناموفق برای سرنگونی «هوگو چاوز»، رئیس جمهور فقید ونزوئلا در سال ۲۰۰۲، خلع ید «آریستید» در هائیتی در سال ۲۰۰۴ و کودتای ۲۰۰۹ برای عزل «زلایا» در هندوراس بوده است.

واشنگتن به مداخله نظامی در منطقه ادامه می دهد، و بی سر و صدا مشغول ایجاد یک شبکه از پایگاه های نظامی و اعزام سربازان برای رزمایش های نظامی به سرتاسر نیمکره است.

شکست دادن امپریالیسم، وظیفه کارگران قاره آمریکا، از جمله کارگران ایالات متحده آمریکا است. این وظیفه را نمی توان به حکومت ها یا جنبش های بورژوازی، فارغ از این که چه مقدار ظاهرشان «چپ» باشد، تفویض کرد.

این درس تلخ قرن بیستم است. سردرگمی ای که حول ماهیت انقلاب کوبا به وجود آمد، و تلاش برای نسخه برداری از آن با ترویج جنگ های چریکی، منجر به خیانت به موجی از مبارزات انقلابی شد که در آن مقطع منطقه را درنوردیده بود.

تجدیدنظرطلبی گرایش پابلوئیستی، از جمله شاخه پیروان «مورنو» در امریکای لاتین، نقشی محوری را در این خیانت ایفا کرد. این نیروها نقش انقلابی طبقه کارگر را رد کردند، این دورنما را پیش کشیدند که کاستروئیسم در کوبا یک دولت کارگری مستقر کرده است، و چریک گرایی ناسیونالیستی و خرده بورژوازی به طور کلی معرف راه جدیدی به سوی سوسیالیسم است.

برقراری روابط حسنه میان امپریالیسم امریکا و رژیم کوبا، با پشتیبانی «اتاق بازرگانی» امریکا، و با جشن و سرور در نشست ماه پیش «سازمان کشورهای امریکایی» (OAS)، ماهیت واقعی این رژیم و انقلابی که آن را به قدرت رسانید، نشان می دهد. اکنون زمان آن است که از این تجربه، ترازنامه ای ارائه شود.

پابلوئیست ها مفهومی کلیدی را که مارکس تشریح کرده بود، یعنی «رهایی کارگران باید امر خود کارگران باشد»، کنار گذاشتند. آن ها ادعا کردند که سوسیالیسم می تواند بدون مداخله فعال و آگاهانه طبقه کارگر محقق شود و این که ساختن یک حزب مارکسیستی انقلابی، یعنی حزبی که برای توسعه آگاهی لازم جهت تسخیر قدرت سیاسی در درون طبقه کارگر مبارزه کند، دیگر ضروری نیست.

کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم، به تنهایی علیه این دورنمای تجدیدنظرطلبانه مبارزه کرد. هشدار داد که الزامات سیاسی این چشم انداز فراتر از کوبا خواهد رفت و پیامدهای فاجعه باری برای طبقه کارگر خواهد داشت.

این هشدارها به شکلی تراژیک به اثبات رسید. ترویج چریک‌گرایی کاستروئیستی، بخش‌های رادیکال شدهٔ جوانان را از مبارزه برای رهبری انقلابی در طبقهٔ کارگر منحرف کرد، و آن‌ها را به کام نبرد انتحاری با ارتش کشاند. همین امر به بروکراسی‌های استالینیست، سوسیال‌دمکرات و بورژوا-ناسیونالیست کمک کرد که حلقهٔ خود را به دور گلوی جنبش کارگری محکم تر و مبارزات انقلابی کارگران را سرکوب کنند. در عین حال بهانه را برای اعمال دیکتاتوری‌های فاشیستی-نظامی فراهم آورد. نتیجهٔ خالص، شکست یک خیزش انقلابی نیرومند در سرتاسر امریکای لاتین بود، که همین امر در جان سالم به در بردن امپریالیسم از یک دورهٔ بحران‌های انقلابی حاد بین‌المللی سهم داشت.

کمیتهٔ بین‌المللی، با اتکا به تئوری انقلاب مداوم تروتسکی و تأکید بر این که مبارزه برای شکست امپریالیسم تنها تحت رهبری طبقهٔ کارگر، تسخیر قدرت به دست آن و بسط انقلاب در سطح جهانی پیروز خواهد شد، بی‌رحمانه با این چشم‌انداز پابلوئیستی مبارزه کرد.

شرایط تحقق این چشم‌انداز در سرتاسر امریکای لاتین در حال رخ‌نشان دادن است. وضعیت سیاسی دو تا از بزرگ‌ترین کشورهای منطقه را که بیش از نیمی از جمعیت و تولید ناخالص آن را شکل می‌دهند در نظر بگیرید: مکزیک و برزیل. در مکزیک، کشتار و مفقود شدن دانشجویان «آیوتزیناپا»، طغیان نیرومندی را به دنبال داشته است و همهٔ احزاب سیاسی، از جمله «چپ»‌هایی نظیر «حزب انقلاب دمکراتیک» (PRD) و جنبش «مورنو» را بی‌اعتبار کرده است. همهٔ آن‌ها در این جنایت تاریخی نقش دارند که تجلی مستقیم روش‌های مورد استفادهٔ امپریالیسم و بورژوازی مکزیک برای پیگیری ضد انقلاب اجتماعی خود است.

در برزیل، «حزب کارگر» که پس از بیش از ۱۳ سال حضور در قدرت، به طور کامل بی‌اعتبار شده و در باتلاق رسوایی فساد شرکت نفتی و گازی «پتروبراس» فرو رفته، حملات به حقوق و شرایط اجتماعی کارگران را پیش می‌برد و خود با چرخش هرچه سریع‌تر به راست، به تظاهرات راست‌گرایان در خیابان‌ها واکنش می‌دهد.

طبقهٔ حاکم برزیل، درست مانند طبقات حاکم مکزیک، ایالات متحدهٔ امریکا و سرتاسر جهان، به خشونت دولتی عریان متوسل می‌شود، همان‌طور که در حملات وحشیانهٔ پلیس نظامی به معلمان معترض در شهر

جنوبی «کوریئیا» مشاهده شد. تصادفی نیست که تحت این شرایط، سخنگوی اصلی حکومت «حزب کارگر»، «میگوئل روستو» است، کسی که سابقاً عضو برجسته جریان پابلوئیست در برزیل بود.

این واقعیت که بورژوازی امریکای لاتین مشغول جذب چنین عناصری برای دفاع از حاکمیت خود است، علامت تشخیص بیماری یک بحران عمیق و انفجار پیش روی مبارزه طبقاتی است.

مسأله تعیین کننده در تدارک برای این موج پیش روی طغیان های انقلابی، ساختن یک رهبری سوسیالیست و انترناسیونالیست در طبقه کارگر است - یعنی، بخش های کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم در هر کشور این نیمکره، برای مبارزه در راستای چشم انداز مشترک ایالات متحده سوسیالیستی امریکا.

۷ مه ۲۰۱۵

اوباما و کاسترو در اجلاس سران کشورهای قاره آمریکا



بیل فان آوکن

جلسه رو در روی رئیس جمهور آمریکا، باراک اوباما و همتای کوبایی او رائل کاسترو در اجلاس سران کشورهای قاره آمریکا در پاناما، تقریباً از سوی همه رسانه های جمعی به عنوان امری «تاریخی» توصیف شد. با وجود تفسیر مفصل رسانه ها از این رویداد آخر هفته، بحث اندکی از اهمیت واقعی این نشست میان دو تن از سران دولت صورت گرفته است. در واقع این نوع رویارویی برای نخستین بار پس از نزدیک به شش دهه، بیانگر گامی مهم در باز گرداندن کوبا به حوزه نفوذ امپریالیسم آمریکا بود، فرایندی که تماماً مورد توافق رژیم کاستروئیست کوبا است.

خوش خدمتی در رویکرد حکومت کوبا نسبت به امپریالیسم آمریکا، در سخنانی رائل کاسترو کاملاً بارز بود؛ طی این صحبت ها او اوباما را «مردی صادق» توصیف کرد که رویکردهایش برگرفته از «ذات متواضع» او

است. کاسترو اضافه کرد که او پیش از به زبان آوردن نظر خود، عمیقاً به موضوع فکر کرده است. در این سخنرانی ۴۹ دقیقه ای، نام اواما ده بار ذکر شد.

کاسترو با بازنگری چندین دهه تعدی امریکا علیه کوبا، از اواما درخواست «گذشت» کرد و اعلام نمود که اواما «هیچ مسئولیتی در قبال این موارد ندارد».

با گوش دادن به این سخنرانی که ۴۴مین رئیس جمهوری ایالات متحده را همچون آبراهام لینکلن تصویر می کرد، به زحمت می شد حدس زد که کاسترو در حال توصیف کسی است که در رأس جنگ های غیرمشروع، ترور با موشک های پهباد، جاسوسی گسترده در داخل و خارج، و توطئه برای کودتا و عملیات تغییر رژیم از هندوراس و ونزوئلا تا اوکراین بوده است. اواما خود را به عنوان سخنگوی راسخ دستگاه نظامی-امنیتی ایالات متحده متمایز کرده است.

چرخش اواما به سوی «عادی سازی» روابط با کوبا، بازتاب این نتیجه گیری بخش های غالب دستگاه حاکم واشنگتن است که امپریالیسم با رفع تحریم طولانی و حساب کردن روی ورود سرمایه امریکا به درون این جزیره برای ایجاد شرایط بازگشت کوبا به موقعیت شبه مستعمره امریکا، می تواند به بهترین شکل منافع خود را در منطقه پیش ببرد.

کاسترو علاوه بر نشست خود با اواما، بحث هایی نیز در پاناما با توماس دونهپو، رئیس اتاق بازرگانی امریکا داشت. دونهپو مدت هایی طولانی سخنگوی اصلی منافع آن دسته سرمایه داران امریکا بوده است که آماده اند بر استثمار مردم و ذخایر کوبا مجدداً وارد این کشور شوند.

از نظر منافع وسیع تر امپریالیسم امریکا، محرک این احیای روابط با کوبا، اشتیاق برای پایان دادن به سیاستی است که در روابط میان واشنگتن و سایر ملت های نیم کره که روزی «حیاط خلوت» خود می دانست، تنش زا بوده است.

روابط ایالات متحده با امریکای لاتین از اهمیتی فزاینده برای طبقه حاکم آن برخوردار است، چرا که در شرایط فعلی، چین به عنوان شریک تجاری و سرمایه گذار در سرتاسر منطقه در حال سبقت گیری از امریکا است. از این نظر چین، کشور شماره یک در برزیل، شیلی، آرژانتین، ونزوئلا و پرو است. پکن متعهد است که طی دهه آتی مبلغ اضافی ۲۵۰ میلیارد دلار در منطقه سرمایه گذاری کند.

کاهش در وزن نسبی سرمایه داری آمریکا در منطقه، در افول اهمیت سیاسی سازمان کشورهای قاره آمریکا (OAS) است که اجلاس سران این کشورها را سازماندهی می کند. پس از آخرین اجلاس که سه سال پیش در کارتا هینا (کلمبیا) برگزار شد، چندین کشور از جمله کلمبیا به عنوان نزدیک ترین متحد واشنگتن هشدار دادند که چنان چه کوبا در اجلاس بعدی شرکت نکند، آن ها نیز چنین نخواهند کرد.

حضور کاسترو در اجلاس پاناما و به آغوش گرفتن اوباما، در حکم پرتاب طناب نجات برای سازمانی بوده است که برادرش، فیدل کاسترو، تنها یک دهه پیش به عنوان یک «نهاد فاسد، متعفن و زنده» که «صرفاً عزت ملل امریکای لاتین را تحقیر کرده»، محکوم نموده بود.

در پس این چرخش، منافع مادی معین قشر حاکم در درون کوبا قرار دارد که مصمم است به امتیازات و قدرت خود بچسبد، به این امید که دولت را به عنوان طرف صحبت و تأمین کننده کار ارزان برای سرمایه خارجی حفظ کند.

روابطه حسنه حکومت کوبا با امپریالیسم، چیزهای بسیاری را در مورد ماهیت رژیم و انقلابی که آن را در سال ۱۹۵۹ به قدرت رساند به ما نشان می دهد. تا چندین دهه، ناسیونالیست های چپ در امریکای لاتین و رادیکال های خرده بورژوا در اروپا و امریکای شمالی، انقلاب ملی گرای کوبا به رهبری فیدل کاسترو را یک مسیر نوین به سوی سوسیالیسم در نظر گرفته و اعلام کردند که این انقلاب، یک دولت کارگری را در کوبا ایجاد کرده است.

مهلک ترین این تئوری ها را پابلوئیسم، یک گرایش تجدیدنظرطلب که در دهه ۱۹۵۰ از انترناسیونال چهارم گسست کرد، تکامل داد. درواقع طبق این برداشت، انقلاب سوسیالیستی دیگر نیازمند دخالت فعال و آگاهانه طبقه کارگر به رهبری یک حزب تروتسکیستی نبود. بلکه می توانست به زعم آن ها به واسطه «ابزارهایی که کُند شده» متحقق شود، از جمله به وسیله گروه های کوچک چریکی که به مبارزه مسلحانه علیه دولت دست می زنند، و در این میان کارگران به ناظرین منفعل یا کمی بیش از آن تقلیل پیدا می کنند.

ترویج کاستروئیسم و چریکیسم پیامد سیاسی فاجعه باری در امریکای لاتین داشت، به این معنا که بخش های انقلابی جوانان را از مبارزه برای پیشبرد یک حزب انقلابی در درون طبقه کارگر منحرف کرد و به سوی

خودکشی با نبرد مسلحانه در برابر دولت فرستاد. هزاران نفر در چنین کارزارهای بی فرجامی جان باختند و راه را برای قدرت گیری یک سلسله دیکتاتوری های نظامی وحشیانه هموار کردند.

کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم به مبارزه ای بی وقفه علیه این چشم انداز واپس گرا دست زد، و این ادعاها را که ملی سازی ها و اصلاحات اجتماعی رژیم کوبا آن را به یک دولت کارگری مبدل کرده یا نشانه مسیری نوین به سوی سوسیالیسم است، رد نمود. در عوض تأکید کرد که رژیم کوبا، بیانگر یکی از رادیکال ترین انواع رژیم های ناسیونالیست بورژوازی است که در شماری از کشورهای مستعمره سابق در طول دوره پس از جنگ جهانی دوم به قدرت رسیدند.

حکومت هاوانا که قادر به حل مشکلات تاریخی عقب ماندگی و وابستگی به عنوان میراث استعمار و ستم امپریالیستی نبود، به شدت به سوبسیدهای شوروی متکی شد. این کمک ها نیز با انحلال اتحاد شوروی به دست بروکراسی استالینیست مسکو متوقف شد.

رژیم کوبا متعاقباً به واسطه نفت ارزان ونزوئلا و سرمایه گذاری خارجی اروپا، چین، روسیه، کانادا و برزیل خود را روی پا نگاه داشت. اکنون رژیم کوبا در جستجوی نجات خود از طریق بازگشت امپریالیسم امریکا به همان جای اول خود بازگشته است.

این تکامل سیاسی، اثبات نیرومند تئوری انقلاب مداوم تروتسکی، به عنوان تئوری مورد دفاع کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم است که طبق آن، مبارزه برای رهایی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تحت ستم، تنها زمانی پیروز خواهد شد که طبقه کارگر رهبری انقلاب را به دست بگیرد، دولت خود را مستقر سازد و انقلاب سوسیالیستی را در سطح جهانی گسترش دهد.

این چشم انداز و درک درس های تلخ از تجربه تاریخی طولانی کاستروئیسم، برای ایجاد احزاب انقلابی نوین طبقه کارگر در سرتاسر امریکای لاتین و از جمله خود کوبا (جایی که چرخش به سوی سرمایه داری امریکا ناگزیر به تشدید نابرابری اجتماعی و مبارزه طبقاتی خواهند انجامید)، تعیین کننده و ضروری است.

۱۴ آوریل ۲۰۱۵

کوبا: خطر بازگشت سرمایه داری، شتاب می گیرد

تونی سونوا

با به پایان رسیدن سال ۲۰۱۴، سال جدید همراه با اعلام یک سلسله توافقات تاریخی میان رؤسای جمهور امریکا و کوبا، باراک اوباما و راثول کاسترو آغاز شد. بازگشت و ازسرگیری روابط دیپلماتیک میان این دو کشور، محدودیت سفر را کاهش داد و نخستین گام ها را به سوی تخفیف تحریم تجاری برداشت که از زمان انقلاب ۱۹۵۹-۱۹۶۰ اعمال شده بود. آزادی زندانیان رژیم کوبا، از جمله شهروندان امریکایی و همین طور زندانیان کوبایی در ایالات متحده، نقداً صورت گرفته است.

این گام، بیانگر یک چرخش تعیین کننده در سیاست امپریالیسم ایالات متحده در قبال کوبا است. به علاوه این به معنای یک گام کیفی دیگر از سوی رژیم کوبا در جهت بازگشت سرمایه داری است، فرایندی که چندین سال است آشکار شده. این اظهارات، نقطه اوج گفتگوهای محرمانه ای است که میان دو حکومت به مدت چندین سال در کشور کانادا جریان داشته. مذاکرات با دخالت حکومت راست‌گرای کانادا و شخص پاپ، برای واسطه‌گری در جریان توافق فعلی، حیاتی بوده است.

اوباما با تشخیص این که «شما نمی‌توانید (بیش از ۵۰ سال) یک کار را دنبال کنید و انتظار نتیجه متفاوتی داشته باشید»، این اظهارات را بیان کرد. طبقات حاکم اروپا، سرمایه داری کانادا و اکثر کشورهای امریکای لایتن، رویکرد متفاوتی را اتخاذ کردند؛ رویکردی که اوباما اکنون پذیرفته است.

راثول کاسترو ضمن اظهاراتی، توصیه کرد که به اوباما جایزه صلح نوبل داده شود! این درحالی است که حملات هوایی رئیس‌جمهور کنونی ایالات متحده بیشتر از جورج بوش بوده است!

از زمان انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹-۱۹۶۰، امپریالیسم ایالات متحده تحریم شدیدی را تصویب کرد و به تلاش‌های متعددی-از جمله دخالت نظامی در سال ۱۹۶۱- برای سرنگونی رژیم کوبا و بازگرداندن سرمایه داری دست زده است. با وجود پیامدهای فلج‌کننده تحریم، که تخمین زده می‌شود از زمان اجرای آن نزدیک به ۱ تریلیون دلار برای اقتصاد کوبا هزینه داشته است، این سیاست شکست خورده. شکست این سیاست

اساساً به دلیل وجود ریشه های عمیق اجتماعی و حمایت از انقلاب بود. این سیاستی بود که برای جلب حمایت سیاسی کوبایی های تبعیدی و گریخته از انقلاب در «میامی» اتخاذ شد.

اکنون امپریالیسم ایالات متحده در حال اتخاذ سیاست آغاز به رفع تحریم است. خطر بازگشت سرمایه داری برای یک دولت کارگری فقط از جانب مداخله نظامی نیست. همان طور که تروتسکی در ارتباط با اتحاد جماهیر شوروی سابق هشدار داد، این خطر می تواند به شکل «اجناس ارزان در قطار باری امپریالیسم» فرابرسد. هدف امپریالیسم امریکا همانند سابق است، منتها اکنون امید دارد که با مسیر متفاوتی به آن برسد. آن ها قصد دارند سیلی از اجناس و سرمایه گذاری را با هدف بازگشت کامل سرمایه داری، به اقتصاد کوبا سرازیر کنند.

تغییر سیاست امپریالیستی امریکا

این تغییر سیاست امپریالیسم امریکا، با تغییر نسل و دورنمای جامعه کوبایی های در تبعید، تسهیل شده است. سابق بر این آن ها تماماً خواهان تحریم و مبارزه برای سرنگونی رژیم بودند، اما اکنون طبق برخی نظرسنجی ها، ۵۲ درصد کوبایی هایی که در امریکا زندگی می کنند مدافع پایان دادن به تحریم هستند. بخش هایی از طبقه سرمایه دار- مانند تاجر ثروتمند شکر، «الفی فن هول»- با نگاه به چشم انداز بازار های جدید در یک کوبای سرمایه داری، در دفاع از تحریم ها صحبت کرده اند.

وضعیت وخیم اقتصاد در کوبا به آن معناست که بسیاری از کوبایی ها به وجوه ارسالی خانواده های خود در ایالات متحده وابسته هستند. تخمین زده می شود که ۶۲ درصد خانوارهای کوبایی در حال حضر از خارج حمایت دریافت می کنند. طبق برخی تخمین های اقتصادی، این وجوه ارسالی به طور باورنکردنی ۹۰ درصد از بازار خرده فروشی را روی پای خود نگاه داشته است.

وضعیت حاد اقتصادی در کوبا، به معنای وضعیت فاجعه بار برای توده ها بوده است. دستاوردهای عظیم اجتماعی که در نتیجه انقلاب و سرنگونی سرمایه داری به دست آمدند، فرسوده شده اند، به ویژه از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق. حمایت از انقلاب و ضدیت با سرمایه داری و امپریالیسم امریکا موجب شد که رژیم کوبا، به شکلی حیرت آور بتواند اقتصاد برنامه ریزی شده و رژیم بوروکراتیک را طی سال های

دهه ۱۹۹۰ (موسوم به «دوره خاص») و اوایل قرن بیست و یکم حفظ کند. تخمین زده می شود که ارزش دستمزدها در کوبای امروز تنها ۲۸ درصد ارزش آن تا پیش از سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق است.

رژیم و اقتصاد برنامه ریزی شده، طی این دوره، با وجود موج مد سرمایه داری بازار آزار و مسلط بر جهان، دوام آورد. رژیم هم چنین قادر بود که با استفاده از تحریم امریکا که نیرویی دوچندان به خصومت نسبت به امپریالیسم امریکا بخشیده بود، به لحاظ سیاسی خود را حفظ کند. به قدرت رسیدن هوگو چاوز در ونزوئلا نیز با عرضه نفت و بنزین ارزان، فرصت تنفسی برای رژیم کوبا ایجاد کرد.

کنترل کارگری و دمکراسی

فقدان کنترل و دمکراسی کارگری حقیقی و متعاقباً سوء مدیریت بوروکراتیک و فساد، بحران اقتصادی و اجتماعی به دنبال تحریم و انزوا را وخیم تر کرد.

طغیان های انقلابی که ونزوئلا، بولیوی و اکوادور را در آغاز قرن درنوردید، چشم انداز خروج کوبا از انزوای خود را ایجاد کرد. دمکراسی کارگری حقیقی می توانست این فرصت را بگیرد و گام هایی ضروری را به سوی به کار بستن و تشکیل یک فدراسیون سوسیالیستی متشکل از این کشورها بردارد. این می توانست موجب همکاری و برنامه ریزی اقتصادی میان این کشورها و آغاز فراخوان به طبقه کارگر کل امریکای لاتین با مطرح کردن یک آلترناتیو در برابر سرمایه داری بشود.

با این حال متأسفانه نه رژیم بوروکراتیک کوبا و نه رهبری رفرمیست مورالس، چاوز و کوریا، هیچ یک آماده برداشتن این گام نبودند. این نمونه های آخر با وجود آن که مقدمتاً رفرم ها و اقداماتی را در جهت دست اندازی به منافع طبقه حاکم و امپریالیسم انجام دادند، ولی هم چنان در درون سرمایه داری به دام افتاده اند. رژیم کوبا از سوی دیگر یک رشته گام های بیش تر را برای بازگرداندن سرمایه داری معرفی کرد. این تغییر و تحولات اخیر به معنای گامی فراتر در این فرایند است.

اگرچه باید از کاهش محدودیت های سفر استقبال کرد، ولی سایر گام ها بیانگر خطری در برابر دستاوردهای باقی مانده انقلاب است. این دستاوردها پیش از این در حال فرسایش و اضمحلال بودند، و اکنون در خطر جدی قرار دارند. قوانین جدید کار، بیانگر حمله ای جدی به حقوق کارگران است. سن بازنشستگی در سال ۲۰۰۸،

پنج سال افزایش یافت. معرفی «نظام دوگانه ارز» که به وسیله آن پرداخت به برخی کارگران به دلار و به دیگران بر حسب پزو صورت می گیرد، نابرابری را میان این دو دسته از مزدبگیران تشدید کرد. رژیم، «پزوی قابل تبدیل» (CUC) را ایجاد کرد که اکنون نسبت به دلار در سطح ۱ به ۱ ثابت است و در بخش توریستی و برای محصولات وارداتی استفاده می شود. برای محصولات داخلی، از پزوی محلی (CUP) استفاده می شود که نسبت به پزوی قابل تبدیل، تقریباً معادل ۱ به ۲۵ است. حکومت تمایل خود به حذف این نظام دوگانه ارز را اعلام کرد، ولی این مورد تاکنون اجرا و متحقق نشده است.

وجود این نظام پولی، ناگزیر به بازار سیاه رونق بخشیده است. حکومت، هدف حذف بیش از یک میلیون شغل از بخش عمومی و صدور اجازه به ایجاد هزاران حرفه کوچک و متوسط را اعلام کرد؛ ۵۰۰ هزار مجوز تاکنون برای طرح های «خوداشتغالی» (cuentapropistas) صادر شده است. از سال ۲۰۰۷، شمار کارگران شاغل در بخش خصوصی از تقریباً ۱۴۰ هزار به ۴۰۰ هزار نفر افزایش یافته است. هرچند این رقم قابل توجه هست، ولی هنوز اقلیتی از کل نیروی کار حدوداً پنج میلیونی کوبا را تشکیل می دهد.

سرپل بازگشت سرمایه داری، در بخش توریسم ایجاد شده که تاکنون مرکز سرمایه گذاری خارجی بنگاه های اروپایی، کانادایی، برزیلی و اخیراً چینی بوده است. فحشا، که به دنبال انقلاب رخت بر بسته بود، اکنون به خیابان های هاوانا، به خصوص در نواحی توریستی بازگشته است.

«مناطق توسعه ویژه» افتتاح شده اند، مانند ساخت تسهیلات جدید بندرگاه در خلیج «ماریل» که با سرمایه گذاری کشورهای برزیل و سنگاپور تأمین مالی شده است. همه این ها چشم انداز آتی پایان تحریم تجاری ایالات متحده و همین طور فرصت انتفاع از توسعه کانال پاناما و کانال جدیدی است که در نیکاراگوئه طراحی می شود. در این جا، سرمایه گذاران از قراردادهای ۵۰ ساله-در قیاس با قراردادهای فعلی ۲۵ ساله- برخوردار خواهند شد. سرمایه گذاران می توانند ۱۰۰ درصد مالکیت را در اختیار داشته باشند. از پرداخت مالیات های کارفرما یا مالیات های محلی معاف خواهند بود و ضمناً معافیت ۱۰ ساله از پرداخت مالیات ۱۲ درصدی بر سود نیز به آن ها اعطا خواهد شد.

با وجود این تغییر و تحولات، سرمایه گذاران خارجی مجبورند با شرکت های حکومتی یا متعلق به دولت مذاکره کنند. در همان حال که رژیم کوبا هنوز از برخی شعارهای سوسیالیستی استفاده می کند- که این بخشاً

بازتاب حمایت موجود برای انقلاب به ویژه در میان نسل قدیم است - ولی بیش از پیش هم دارد به خوزه مارتین، رهبر جنبش استقلال در برابر استعمارگران اسپانیایی اشاره می کند.

نسل های جوان تر و مشتاق آزادی های جدید - مثلاً استفاده از اینترنت و سفر خارجی - در واقع نه دستاوردها، که عقب گرد انقلاب، بحران اقتصادی و اجتماعی و بورکراسی خفه کننده را تجربه کرده اند.

رسیدن «اجناس ارزان در قطار باری امپریالیسم» شاید در ابتدا جاذبه داشته باشد، منتها این جاذبه تنها تا زمانی خواهد بود که واقعیت زندگی در جامعه سرمایه داری آشکار شود.

حرکت به سوی بازگشت سرمایه داری

این تغییر و تحولات به وضوح نشانگر یک حرکت مهم به سوی بازگشت سرمایه داری است. این فرایند در برخی بخش ها نقداً آغاز شده، منتها هنوز تحت تداوم نظارت و توافق دولت. دولت هم چنان کنترل نیرومند خود را بر امور دارد و می تواند در یک مرحله معین مانع این گام ها شود. سرمایه گذاران خارجی هنوز نیازمند مذاکره مستقیم با حکومت یا شرکت های تحت کنترل دولت هستند. بخش های تعیین کننده اقتصاد فعلاً خصوصی نگردیده یا به سرمایه داران خارجی فروخته نشده اند.

برای سوسیالیست ها و طبقه کارگر، این گام ها به سوی بازگشت سرمایه داری، معرف یک عقب گرد هستند. این گام ها به معنای فرسایش دستاوردهای انقلاب کوبا برای توده ها خواهد بود. طبقات حاکم، به ویژه در امریکای لاتین، از این گام ها مجدداً برای بی اعتبار جلوه دادن ایده سوسیالیسم به عنوان آلترناتیو سرمایه داری بهره برداری خواهند کرد.

هرچند این همان تأثیر حملات ایدئولوژیک به ایده سوسیالیسم را نخواهد داشت که طبقه حاکم به دنبال سقوط رژیم های استالینیستی سابق در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی به شکل افسارگسیخته عیان کرد. مرحله جدید بحران سرمایه داری و مبارزات کارگری، در سطح جهانی آغاز شده. طبقه کارگر و توده ها از بیست و پنج سال «سلطه بازار آزاد» عبور کردند و در حال آغاز مبارزه علیه آن هستند. در برزیل، آرژانتین، شیلی و دیگر کشورها، دور جدیدی از مبارزه کارگران شروع شده.

رفع تحریم، بیانگر شکست سیاست گذشته امپریالیسم امریکا و تلاش آن به سرنگونی رژیم کوبا بوده است. این امر به کوبا فرصت تجارت در بازار جهانی را خواهد بخشید. هرچند، بدون تجربه یک «دمکراسی» کارگری حقیقی، این خطر وجود دارد که فرایند بازگشت سرمایه داری شتاب بگیرد. انحصار دولتی بر تجارت خارجی، تحت کنترل یک رژیم حقیقی دمکراسی کارگری، برای کمک به جلوگیری از این خطر فزاینده، حیاتی است. سوسیالیست ها از افزایش آزادی سفر استقبال می کنند.

بحران جهانی سرمایه داری

گذار به بازگشت کامل سرمایه داری در کوبا، یک فرایند مستقیم و بلاانقطاع نخواهد بود. بخش هایی از رژیم ظاهراً خواهان حرکت در این جهت نیست. به خصوص ماریا کاسترو، دختر رائول کاسترو، سفت و سخت اعلام کرد که مردم کوبا «خواهان بازگشت به سرمایه داری نیستند».

تحت شرایط بحران جهانی سرمایه داری، حرکت به سوی بازگشت سرمایه داری می تواند متوقف بشود. شاید برای دوره ای یک وضعیت مختلط یا دوگانه ادامه بیابد. در ابتدا، شاید برخی دستاوردهای انقلاب، مانند نظام بهداشت و آموزش، حفظ شود، اگرچه حتی این بخش ها نیز از فقدان سرمایه گذاری در دوره اخیر به شدت ضربه دیده اند. موانع بسیاری هست که باید بر آن ها غلبه کرد و با آشکار شدن واقعیت بازگشت سرمایه داری، احتمال دارد مقاومت هایی نیز در برابر آن صورت بگیرد. بخش هایی از جمعیت از این که دستاوردهای انقلاب را از دست دهند و انقلاب کوبا به یک «پورتو ریکو»ی دیگر تبدیل شود، وحشت دارند.

نیاز به ایجاد مقاومت در برابر آهنگ رو به رشد بازگشت سرمایه داری و مبارزه برای دمکراسی حقیقی کارگری و اقتصاد بابرنامه ملی شده در کوبا، مبرم تر از هر زمان دیگری است. چنین جنبشی می تواند طبقه کارگر و جوانان سرتاسر امریکای لاتین را که بیش از پیش به مبارزه برای دفاع از منافع خود کشیده می شوند، به یک دیگر پیوند بزند، و یک آلترناتیو سوسیالیستی واقعی را در برابر سرمایه داری که درس های انقلاب کوبا را تماماً آموخته است، ارائه کند.

۲۴ ژانویه ۲۰۱۵

<http://www.socialistworld.net/doc/7054>

روابط حسنه ایالات متحده و کوبا: درس های تاریخ

بیل فان آوکن و دیوید نورث

بیانیه های همزمان باراک اوباما و رائل کاسترو در روز چهارشنبه مبنی بر حرکت به سوی «عادی سازی» روابط امریکا و کوبا، به عنوان نقطه عطفی از سوی حکومت های امریکای لاتین و همین طور شرکت های اصلی امریکایی با استقبال رو به رو شده است.

دیلماروسیف، رئیس جمهور برزیل، تمهیدات اتخاذ شده برای بازگشایی روابط دیپلماتیک امریکا و کوبا و تسهیل نفوذ بیشتر سرمایه امریکا به این جزیره را یک «تغییر در تمدن» عنوان کرد. نیکولاس مادورو، رئیس جمهور حکومت ونزوئلا نیز که با دور جدیدی از تحریم ها از سوی امریکا ضربه دیده است، اعلام کرد: «باید این رفتار پرزیدنت اوباما را به رسمیت بشناسیم، رفتاری شجاعانه، رفتاری به لحاظ تاریخی ضروری».

در این بین، وال استریت ژورنال روز پنج شنبه گزارش داد که «شرکت های امریکایی از "جنرال ماترز"، تا "کارگیل"، غول تجارت کشاورزی، تا "اتان ال اینتیریز"، خرده فروشی اسباب و اثاثیه، بیانیه کاخ سفید را در روز چهارشنبه مبنی بر حرکت آن به بازگشت روابط دیپلماتیک با کوبا و آغاز به لغو تحریم های ۵۴ ساله، تحسین کرد».

رهبران بورژوازی امریکای لاتین امید دارند که اقدامات مورد توافق هاوانا و واشنگتن دور جدیدی از هماهنگی با امپریالیزم امریکا آغاز کند، درحالی که شرکت های فراملی در امریکا با چشم انداز درو کردن سودهای هنگفت از نیروی کار ارزان کوبایی و تحت نظارت حکومت در هاوانا، آب از دهان شان جاری شده.

تردید نیست که خواسته های اتاق بازرگانی و انجمن تولیدکنندگان امریکا برای دسترسی به بازار کوبا، نقشی مهمی در تصمیم اوباما ایفا کرد. منتها در این تصمیم گیری، این چشم انداز هم مؤثر بود که سرازیر شدن دلار امریکا به این بازار، به مراتب بیش تر از تحریم اقتصادی می تواند به تلاشی بقایای رفرم های رادیکال انقلاب کوبا بیانجامد، ضمن آن که به روی کارآمدن یک رژیم انعطاف پذیرتر در هاوانا کمک کند و نوعی روابط نئواستعماری را که تا پیش ۱۹۵۹ غالب بود احیا نماید.

رژیم کاسترو از نقطه نظر خود، این چرخش به سوی دشمن امپریالیستی بلندمدت خود را به عنوان ابزار نجات حاکمیت خود و دنبال کردن مسیری مشابه با مسیر چین می‌نگرد تا امتیازات لایه حاکم را از طریق توسعه سرمایه داری و به بهای طبقه کارگر کوبا حفظ کند.

در بحبوحه شور و شغف رسانه‌ها از خصلت تاریخی این روابطه حسنه میان امریکا و کوبا، آن چه به طور قابل ملاحظه ای غایب است، توجه به آن چیزی است که چرخش کنونی، درباره ماهیت خود رژیم کوبا و انقلابی که آن را به قدرت رساند آشکار می‌کند. با آغاز «عصر دگرگونی» جدید برای کوبا- به قول نیویورک تایمز در سرمقاله سرشار از زبان‌بازی آن در روز پنج‌شنبه- اکنون کارنامه کاملاً روشن است.

این حیاتی‌ترین مسأله برای طبقه کارگر جهانی و رهبری انقلابی آن است. طبقه کارگر، به ویژه در امریکای لاتین، بهای سنگینی به خاطر سردرگمی بر سر ماهیت کاستروئیسم پرداخت که بخش عمده آن دست‌پرورده پابلوئیسم به عنوان جریانی رویزیونیستی که در انترناسیونال چهارم پدید آمد، است.

گرایش پابلوئیست با این ادعا که به قدرت رسیدن فیدل کاسترو در رأس یک جنبش ملی‌گرای چریکی، مسیر جدیدی را به سوی سوسیالیسم گشوده؛ مسیری که نیازمند ساخت احزاب مارکسیستی انقلابی نیست، دیگر چه رسد به مداخله آگاهانه و مستقل طبقه کارگر؛ به خیل ناسیونالیست‌های چپ در امریکای لاتین و دیگر رادیکال‌های خرده‌بورژوا در اروپا و دیگر نقاط پیوست.

از نظر سازمان‌های پابلوئیست، که مهم‌ترین تئوریسین‌هایشان ارنست مندل در اروپا و ژوزف هنسن (رهبر حزب کارگران سوسیالیست) در ایالات متحده بودند، ملی‌سازی مالکیت در کوبا، کل آن چیزی بود که برای ادعای استقرار یک دولت «کارگری» تحت رهبری کاسترو لازم بود. وقتی کمیته بین‌المللی انترناسیونال چهارم (ICFI) این ارزیابی سطحی و کاملاً غیر مارکسیستی از رژیم‌هاوانا را به نقد کشید، به طور ریاکارانه و فریب‌کارانه ای به عنوان دشمن انقلاب کوبا محکوم شد.

کمیته بین‌المللی هشدار دارد که نتایج سیاسی این ستایش پابلوئیست‌ها از کاستروئیسم، به فراتر از کوبا بسط یافته است. این بیانگر یک گسست تمام و کمال بود از کل مفهوم تاریخی و تئوریک انقلاب سوسیالیستی که به مارکس بازمی‌گردد.

آن چه کنار گذاشته شده بود، این تز بنیادی اتخاذ شده در انترناسیونال اول در زمان مارکس بود که «رهایی کارگران می باید امر خود کارگران باشد». جریان رویزیونیست ادعا کرد که برعکس به قدرت رسیدن کاسترو مؤید آن است که انقلاب سوسیالیستی می تواند با «ابزارهایی که کند شد»- یعنی بدون یک حزب انقلابی مارکسیستی و بدون مشارکت فعال و آگاهانه طبقه کارگر- به دست آید؛ گروه های مسلح چریک های ناسیونالیست در بخش های دهقانی، و رهبران شان که در این مسیر به عنوان «مارکسیست های طبیعی» پدید می آیند، کفایت خواهد کرد. به این ترتیب کارگران و توده های تحت ستم به نقش تماشاگران غیرفعال تقلیل پیدا کردند.

مدت ها قبل از انقلاب کوبا، تروتسکی به صراحت یکسان پنداشتن سطحی ملی سازی به دست نیروهای خرده بورژوا و انقلاب سوسیالیستی را رد کرده بود. تروتسکی در پاسخ به سلب مالکیت هایی که از سوی رژیم کرمین در مسیر تهاجم به لهستان (ضمن اتحاد با هیتلر) در سال ۱۹۳۹ انجام شد، نوشت: «ضابطه سیاسی اصلی برای ما، نه تغییر شکل مالکیت در این یا آن حوره، هرچند که فی نفسه مهم باشند، بلکه تغییر در آگاهی و سازماندهی پرولتاریای جهانی، ارتقای ظرفیت آن ها برای دفاع از پیروزی های سابق و به انجام رساندن پیروزی های جدید است».

کمیته بین المللی هشدار داد که جوهره موضع پابلوئیست ها، عبارت است از: (۱) طرد نقش مرکزی و اصلی طبقه کارگر در انقلاب سوسیالیستی؛ (۲) انکار ضرورت ساخت یک حزب تروتسکیست برای تکامل آگاهی لازم برای تسخیر قدرت سیاسی در درون طبقه کارگر؛ مضاف بر این، اگر چنین حزبی در کوبا ضروری نبود- آن گونه که پابلوئیست ها ادعا می کردند- پس چرا در دیگر نقاط جهان ضرورت داشت؟

هشدارهای کمیته بین المللی به طور کامل تأیید شد. کاستروئیسم به عنوان الگوی جدیدی برای انقلاب سوسیالیستی اعلام گردید. این چشم انداز می رفت که پیامدهای فاجعه باری در امریکای لاتین، جایی که پابلوئیست ها از چریک ها حمایت می کردند، داشته باشد. دستورالعمل آن ها به پیروان شان در منطقه، این بود که مبارزه برای رهبری انقلابی در طبقه کارگر را کنار بگذارند و در عوض خود را به «تدارکات فنی» برای «مبارزه مسلحانه» در مناطق روستایی بکشاند.

نتایج تراژیک، سه وجه داشت. رادیکال شده ترین بخش های جوانان و همین طور کارگران جوان، از مبارزه برای رهبری انقلابی در طبقه کارگر منحرف شدند، و همین امر به استحکام نفوذ بوورکراسی های استالینیستی، سوسیال دمکراتیک و بورژوا ناسیونالیست یاری رساند. این جوانان خود به نبردی نابرابر و در حکم خودکشی با نیروهای نظامی دولت های سرمایه داری امریکای لاتین کشیده شدند و این نیز منجر به مرگ هزاران نفر از آنان گردید. به علاوه ماجراجویی هایی شکست خورده چریکی، چیزی بود که ارتش این کشورها به عنوان بهانه ای برای اعمال دیکتاتوری های نظامی-فاشیستی و سرکوب کامل طبقات کارگر می طلبیدند.

در بین قربانیان این چشم انداز، نزدیک ترین فرمانده کاسترو، یعنی چه گوارا قرار داشت. گوارا که با روند سریع بوروکراتیزه شدن انقلاب توهمات خود را از دست داده بود، ماجراجویی مهلک خود را در بولیوی آغاز کرد. او با نادیده گرفتن پتانسیل انقلابی طبقه کارگر نیرومند بولیوی، به جستجوی ایجاد یک ارتش چریکی در بین عقب مانده ترین و تحت ستم ترین لایه های دهقانان بود. گوارا که منزوی و از شدت گرسنگی درحال مرگ بود، از سوی ارتش بولیوی دستگیر و در اکتبر ۱۹۶۷ اعدام شد. سرنوشت گوارا، پیش بینی تراژیک پیامدهای فاجعه بار کاستروئیسم و پابلوئیسم بود.

نتیجه، شکست یک خیزش نیرومند انقلابی در سرتاسر امریکای لاتین بود که در عوض نقشی حیاتی در قادر ساختن امپریالیسم به حفظ جان خود از دوره ای از بحران های شدید انقلابی و مبارزاتی طبقاتی غالب در سطح جهانی طی سال های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵ ایفا کرد.

کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم، مبارزه ای بی امان با کل این چشم انداز داشت. تأکید کرد که کاستروئیسم، نه بیانگر مسیری جدید به سوی سوسیالیسم، که در عوض یکی از رادیکال ترین شاخه های ناسیونالیسم بورژوایی است که در بسیاری از کشورهای مستعمره سابق در دهه ۱۹۶۰ به قدرت رسید. بسیاری از این رژیم ها دست به ملی سازی های گسترده ای زدند.

سیاست های کاسترو، از حل مسائل و مشکلات بنیادی تاریخی جامعه کوبا، یعنی عقب ماندگی و وابستگی، که که تنها به یمن سوبسیدهای شوروی و متعاقباً تزریق نفت ارزان از ونزوئلا پنهان می شد، عاجز ماند.

کمیته بین المللی، با اتکای خود بر تئوری انقلاب مداوم تروتسکی، تأکید داشت که مبارزه برای رهایی از ستم امپریالیستی در کشورهای مستعمره و مستعمراتی سابق، تنها تحت رهبری طبقه کارگر، تسخیر قدرت به دست

آن و بسط انقلاب در سطح جهانی به دست خواهد آمد. وظیفه اصلی که از این چشم انداز نتیجه می شود، عبارت است از ساختن احزاب انقلابی مستقل طبقه کارگر در مبارزه ای بی رحمانه برای شکستن یوغ کلیه گرایش هایی که در جستجوی مقید و تابع نمودن طبقه کارگر به ناسیونالیسم بورژوازی هستند.

پنج و پنج سال پس از انقلاب کوبا، خط سیر رژیم کوبا کاملاً بر چشم اندازی که کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم برایش مبارزه کرد، مهر تأیید زده است؛ چشم اندازی که به همان سان امروز نیز در کوبا، امریکای لاتین در کلیت خود و در سطح جهان حیاتی باقی می ماند.

روابطه حسنه میان واشنگتن و هاوانا، تنها از یک سو به رشد نقداً سریع نابرابری اجتماعی، فقر و تنش های طبقاتی شتاب می بخشد، و همین طور از سوی دیگر به یک سلسله ضد رفرم هایی که پی در پی بقایای دستاوردهای انقلاب را می فرسایند، خدمت خواهد کرد.

کارگران کوبا، همانند همتایان خود در امریکای لاتین و جهان، ناگزیر به مسیر مبارزه انقلابی پرتاب خواهند شد. تدارک حیاتی برای این مبارزات، عبارت است از فهم درس های تلخ تجربه طولانی با کاستروئیسم و ناسیونالیسم خرده بورژوازی و ساخت احزاب انقلابی مستقل جدید طبقه کارگر.

۱۹ دسامبر ۲۰۱۴

<http://www.wsws.org/en/articles/2014/12/19/pers-d19.html>

کوبا: خطر بازگشت سرمایه داری

مقدمه: به دنبال اخبار مبنی بر ازسرگیری روابط دیپلماتیک امریکا و کوبا پس از نیم قرن، و صدور بیانیه ای از سوی اوباما در روز ۱۷ دسامبر مبنی بر تلاش برای بازگشایی سفارتخانه ها و ازسرگیری روابط دیپلماتیک و چشم انداز لغو تحریم های اقتصادی، ترجمهٔ مطلب زیر که تقریباً ۴ سال پیش نوشته شده است، بازانتشار می یابد.

تونی سونوا

سپتامبر سال ۲۰۱۰، حکومت کوبا یک سلسله گام ها را به سوی «مدرنیزاسیون» اقتصادی اعلام داشت. از جملهٔ مهم ترین این اقدامات، طرح پیشنهادی کاهش ۵۰۰ هزار شغل در بخش دولتی تا مارس ۲۰۱۱ به عنوان نخستین گام به سوی کاهش اشتغال در این بخش تا ۱ میلیون شغل بود. قرار است مجوزهایی از سوی دولت برای اجازه به ایجاد «خود اشتغالی»^(۱) با حق قانونی استخدام نه فقط اعضای خانواده، که همین طور دیگر کارکنان، صادر کند.

این اقدامات، در واقع واکنش حکومت به وضعیت اقتصادی حادی است که کشور را به سختی در دست گرفته و به وخامت استانداردهای زندگی، کمبود مواد غذایی و وخامت کیفیت زندگی برای تودهٔ مردم انجامیده است. «رفرم»ها، بحث هایی را در داخل کوبا و در میان سوسیالیست ها در سطح جهانی پیرامون آیندهٔ کوبا و اقتصاد برنامه ریزی شده (که هرچند با اقدامات بوروکراتیک درحال حاضر تضعیف شده، ولی اساساً کما فی السابق باقی مانده است) و چشم انداز بازگشت سرمایه داری، باز کرده است. چنین تغییر و تحولاتی، چنان چه رخ بدهد، بیانگر عقب نشینی برای کارگران و جنبش کارگری جهانی خواهد بود، و بی تردید از سوی طبقهٔ سرمایه دار جهانی، به ویژه در ایالات متحده، برای بی اعتبار نمودن «سوسیالیسم» و تبلیغ این عقیده که سرمایه داری تنها نظام اجتماعی ماندگار است، مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

از همین رو، سرنوشت کوبا از اهمیتی حیاتی برخوردار است، آن هم نه فقط برای مردم کوبا، که همین طور برای کلیهٔ کارگران و سوسیالیست ها در سطح جهان؛ در سرتاسر دههٔ ۱۹۹۰ و نخستین دههٔ این هزاره، کوبا و سپس ونزوئلا تحت رهبری هوگو چاوز، از سوی اقشار قابل توجهی از کارگران و جوانان جهان به عنوان

تنها کشورهای «چپ» نگریسته شده اند که آماده اند در برابر جورج بوش و امپریالیسم امریکا قد علم کنند، و نشان دهند که یک بدیل، ممکن است.



با وجود برخی رفرم های مترقی در دوره حاکمیت چاوز، سرمایه داری در ونزوئلا سرنگون نشده است؛ اما از سوی دیگر، حکومت این کشور همراه با کوبا، از ایده «سوسیالیسم» دفاع می کند. برخلاف ونزوئلا، کوبا از یک اقتصاد با برنامه ریزی متمرکز، یک نظام درمانی و یک نظام آموزشی رایگان و زبانزد جهانیان برخوردار است. تمایل کوبا به اعزام هزاران پزشک و تیم درمانی به سرتاسر جهان و کشورهای بحران زده پس از وقوع فجایع و بالا، نظیر زلزله در پاکستان و کشمیر، همدلی عظیمی را از سوی توده های تحت ستم در آسیا، آفریقا، امریکای لاتین و به خصوص جوانان اروپا و ایالات متحده به دنبال داشته است.

بازگشت سرمایه داری در کوبا، بی تردید یک عقب‌گرد دیگر خواهد بود، هرچند نه به اندازه و با پیامدهای بازگشت سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی در سال های ۱۸۸۹ و ۱۹۹۲. امروز وضعیت پیش روی سرمایه داری جهانی کاملاً متفاوت از آن دوره است. با این حال، از آن جا که کوبا به وضوح بسیار کوچک‌تر از اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی است، بازگشت سرمایه داری می تواند

بی شک پیامدهایی جدی دربر داشته باشد، چرا که در سطح جهانی توهّمات به کوبا به مراتب بیش از آن چیزی است که نسبت به اتحاد جماهیر شوروی در زمان فروپاشی آن وجود داشت.

بدترین بحران اقتصادی از زمان «دوره استثنایی»^(۲)

سرنوشت کوبا، مهم است و درس هایی حیاتی برای کارگران و سوسیالیست ها در سطح جهان دارد. کوبا قطعاً با جدی ترین بحران اقتصادی خود از زمان «دوره استثنایی» به دنبال سقوط اتحاد شوروی سابق مواجه است. همین امر، تبعات ویرانگری در کوبا داشت. تولید ناخالص داخلی به شکل بهت آوری ۳۴ درصد سقوط کرد! سهمیه بندی مواد غذایی معرفی شد، اما در پاره ای موارد تنها یک پنجم حداقل سطح تعیین شده سازمان ملل برای تغذیه، محقق می شد. طبق برخی گزارش ها، کالری ورودی از روزانه ۳۰۵۲ در سال ۱۹۸۹ به ۲۰۹۹ در سال ۱۹۳۳ کاهش یافت. این خود گواهی بر پایه اجتماعی و حمایت از انقلاب است که رژیم کوبا توانست از چنین دوره ای جان سالم به در برد. همین امر به خصوص در مورد دوره بعد از اجرای قانون «هلمز-بورتن» نیز مصداق دارد؛ قانونی که تحریم های ایالات متحده را در تلاشی هماهنگ شده برای خفه کردن رژیم کوبا تقویت می کرد.

رژیم کوبا در این دوره وادار شد که برای گشودن درهای بخش هایی از اقتصاد، از جمله توریسم، به سوی بازار خصوصی و سرمایه گذاری بین المللی، به اقداماتی اضطراری دست بزند. این امر به همراه پیشبرد دیگر ابتکارات عمل، و سپس انعقاد قراردادهای نفتی با چاوز در ونزوئلا، با ایجاد ثبات و بهبود قابل توجه اقتصادی دنبال شد.

با این حال برخی ابزارهای معرفی شده از سوی رژیم، به خصوص معرفی یک اقتصاد موازی متکی به دلار در بخش توریسم، نابرابری رو به رشد را میان کسانی که به آن دسترسی داشتند و دیگر کسانی که خارج از آن بودند، گسترش داد. در همان حال که مغازه های فروشنده اجناس در بخش اقتصاد دلاری با مدرن ترین اقلام مصرفی پُر شده اند، فروشگاه های دولتی که با پیروی کوبا معامله می کنند، به ندرت در انبارهایشان جنس دارند.

اقتصاد بین سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ از رشدی ممتد برخوردار بود، به طوری که در سال ۲۰۰۶ به نقطه اوج ۱۲،۱ درصدی رسید. با این وجود، از آن زمان به این سو به سرعت منقبض شده است. تا سال ۲۰۰۸، کسری

مالی معادل با ۶٫۷ درصد تولید ناخالص داخلی را به ثبت رساند- یعنی ۷۰ درصد افزایش نسبت به سال ۲۰۰۷؛ در این بین کسری تراز پرداخت های حساب جاری به ۱۵۰۰ میلیون دلار امریکا رسید، درحالی که در سال ۲۰۰۷، دولت با مازاد ۵۰۰ میلیون دلاری رو به رو بود. بدهی خارجی کوبا به ۱۷٫۸۲۰ میلیون دلار امریکا در سال ۲۰۰۷ صعود کرده بود؛ یعنی ۴۵ درصد تولید ناخالص داخلی! کوبا بازپرداخت بدهی های بین المللی خود را در سال ۲۰۰۸ نکول کرد. کوبا از سقوط قیمت نیکل که تقریباً ۲۵ درصد صادرات آن را تشکیل می دهد، ضربه دیده است.

در واکنش به این بحران اقتصادی رو به وخامت است که باید این اقدامات جدید و البته ظرایط به سرعت رو به وخامت توده ها به دنبال آن را نگریست. بسته تعدیل اقتصادی که حکومت اعلام کرد، شامل کاهش وسیع در واردات مواد غذایی می شد. تا پیش از انقلاب ۱۹۵۹-۱۹۶۰، ۸۰ درصد مصرف مواد غذایی در کوبا اساساً از داخل کشور تأمین می شد. امروز، ۸۰ درصد مواد غذایی مصرف شده در کوبا، وارد می شود، که این عمق بحران را نشان می دهد.

این تغییر و تحولات اخیر در تقابل محض با دستاوردهای عظیم اقتصادی و اجتماعی پس از انقلاب قرار دارد. منافع و دستاوردهایی که با سرنگونی زمین داری و سرمایه داری و معرفی برنامه ریزی متمرکز اقتصادی ممکن گردید، در آن مقطع آشکار بودند.



دستاوردهای انقلاب، و بازگشت سرمایه داری

فیدل کاسترو در سال ۲۰۰۸ به حق از دستاوردهای انقلاب دفاع کرد، وقتی اشاره کرد که از زمان انقلاب، امید زندگی تقریباً ۱۹ سال افزایش یافته است. امروز متوسط امید زندگی در کوبا ۷۷,۵ سال است. مرگ و میر کودکان در نخستین سال تولد، در سطح ۶ در ۱۰۰۰ قرار دارد- کمی بدتر از کانادا. ۳۰ هزار پزشک در بیش از ۴۰ کشور مختلف در حال کار هستند. یک نظام بهداشتی و آموزشی رایگان با کارایی بالا معرفی گردید. بی سوادی طی چند سال نخست انقلاب ریشه کن شد. این پیروزی ها حتی طی «دوره استثنایی» هم حفظ گردید.

ضد انقلاب و بازگشت سرمایه داری، بسیاری از این دستاوردها به عقب خواهد راند. در روسیه تحت حاکمیت پوتین، به دنبال بازگشت ضد انقلاب سرمایه داری، امید زندگی مردان به ۵۶ سال سقوط کرده است! بازگشت سرمایه داری در کوبا می تواند شرایط اقتصادی و اجتماعی را به آن چه که امروز در نیکاراگوئه و السالوادور وجود دارد، تنزل دهد. به خاطر سقوط اقتصادی که در حال وقوع است، اکنون این به تهدیدی جدی تبدیل می شود.

دلیل پشت این تهدید نوظهور، در خصلت رژیم کوبا و ناتوانی آن از توسعه بیشتر اقتصاد کشور نهفته است. کوبا نشان می دهد که به بازار جهانی، وابسته و در آن ادغام شده است. جهانی سازی اقتصاد دنیا، به آن معناست که کلیه کشورها به آن مرتبط هستند و نمی توانند از تغییر و تحولات درونی اش گریزی داشته باشند. در گذشته، این واقعیت بخشاً از آن رو در کوبا پنهان شده بود که این کشور به سوبسیدها و اتحاد جماهیر شوروی سابق پیوند و وابستگی داشت. از زمان سقوط شوروی، حتی تجارت رو به رشد کوبا با ونزوئلا، چین و اسپانیا (بزرگ ترین شرکای تجاری آن) نگذاشته است که کوبا از تغییر و تحولات اقتصادی جهان ایمن باشد. بحران کوبا در عمل ناممکن بودن ساخت سوسیالیسم در یک کشور و نیاز به گسترش انقلاب و استقرار یک فدراسیون سوسیالیستی دمکراتیک در امریکای لاتین و دولت های حوزه کارائیب را به منظور برنامه ریزی دمکراتیک توسعه این کشور، به معرض نمایش می گذارد. چنین چیزی می توانست با استقرار یک فدراسیون متشکل از کوبا، بولیوی و ونزوئلا برای ارائه الگو و نمونه ای عملی از آن چه ممکن است، آغاز شود.

خصلت انقلاب کوبا

انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹-۱۹۶۰، نهایتاً به خفگی زمین‌داری و سرمایه‌داری، و استقرار یک برنامه ریزی متمرکز منجر شد. با این حال، با وجود برخورداری از حمایت اکثریت کارگران و دهقانان، این امر به ایجاد یک رژیم دمکراسی کارگری حقیقی نیانجامید. در عوض یک دستگاه دولتی بوروکراتیک ساخته شد. این در تقابل با دمکراسی کارگران و دهقانانی قرار داشت که در سال ۱۹۱۷ تحت رهبری لنین، تروتسکی و دیگر بلشویک‌ها قدرت را به دست گرفتند.

در عوض یک دستگاه دولتی بوروکراتیک مستقر شد که فیدل کاسترو بر آن اتکا کرد. با وجود برخورداری از پشتیبانی اکثریت قاطع، این رژیم با نوعی مدیریت دستوری بالا به پایین، حاکمیت کرد. البته حاکمیت آن به آن شکل سرکوبگرانه و وحشی رژیم استالینیستی نبود که نهایتاً در روسیه به دنبال انزوای انقلاب و مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ پدید آمد. تسویه‌های عمومی و کیش شخصیت روسیه استالین، ویژگی و خصلت کوبای کاسترو نبوده است. با این حال، سرکوب اقلیت‌ها و مخالفین رخ داد. به جز برخی مخالفین سیاسی، سرکوب هم-جنسگرایان مرد و زن نیز اتفاق افتاد که فیدل کاسترو اکنون به عنوان یک «اشتباه» به آن اعتراف کرده است. فقدان نظارت، کنترل و مدیریت دمکراتیک حقیقی بر اقتصاد از سوی طبقه کارگر، به عنوان عاملی حیاتی برای توسعه اقتصاد و جامعه، به آن معنا بود که اقتصاد، ولو برنامه ریزی شده، به شکلی بوروکراتیک و دستوری همراه با ناکارآمدی، فساد و ارتشا و ضایعات فزاینده عنوان پیامد آن، اداره می‌شد.

بوروکراسی در بحران

در مراحل نخست انقلاب، این نقایض بخشاً در زیر توسعه عمومی اقتصاد و جامعه به یمن برنامه ریزی اقتصادی و وضعیت تجاری مساعد کوبا با اتحاد شوروی پنهان می‌شد. اما حتی آن زمان هم به زیگزاگ‌های اقتصادی، ضایعات و فساد و ناکارآمدی می‌انجامید. از زمان فقدان حمایت اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی سابق و تعمیق رکود و بحران اقتصادی، این خصوصیات همراه با ظهور دیگر موضوعات اجتماعی نظیر فحشا-که رژیم با افتخار از ریشه کن شدن آن در پی انقلاب سخن می‌گفت- عمیق‌تر شده‌اند.

یک اقتصاد برنامه ریزی شده، اگر بخواهد به طور کامل عمل و تکامل پیدا کند، در هر مرحله و سطحی نیازمند نظارت و کنترل دمکراتیک است. بدون این مؤلفه، امتیازات بوروکراتیک و روش‌های دستوری بالا به پایین، که به ضایعات، ناکارایی و فساد می‌انجامد، رشد می‌کند و نهایتاً منجر به رکود و پسرقت می‌شود.

این خصوصیات از همان آغاز رژیم کوبا به دنبال انقلاب ۱۹۵۹ وجود داشت، هرچند امروز با تشدید بحران ابعادی به مراتب فزاینده تری به خود گرفته اند. لئون تروتسکی نسبت به چنین خطری در ارتباط با اتحاد شوروی سابق، با مطرح کردن این پرسش هشدار داد: «آیا بورکرات ها، دولت کارگری را خواهند بلعید، یا طبقه کارگر، بوروکرات ها را از صحنه محو خواهد کرد؟»

بخشی از بوروکراسی کوبا به این نتیجه رسیده است که گام ها به سوی بازگشت سرمایه داری، راهی بر خروج از بحران را ایجاد می کند. «استبان مورالس»، سرپرست «مرکز مطالعات ایالات متحده» در دانشگاه هاوانا، و منتقد چپ‌گرای سوسیالیست رژیم، در مقاله ای با عنوان «فساد: ضد انقلاب حقیقی» (۲۰۱۰/۱۰/۲۱) هشدار داد:

«بدون ذره ای تردید، بیش از پیش روشن می شود که افرادی در مناصب حکومتی و دولتی قرار دارند که خود را برای زمان سقوط انقلاب، از نظر مالی آماده می کنند و کسانی که تقریباً همه چیز را برای تبدیل دارایی های دولتی به بخش خصوصی حاضر و آماده دارند، همان طور که در اتحاد جماهیر شوروی سابق رخ داد».

او به مورد عزل «ژنرال آسودو»، سرپرست IACC (انستیتوی هوانوردی غیرنظامی کوبا)، بدون ارائه یک توضیح کامل رو به عموم اشاره می کند. «مورالس» در نتیجه گیری خود می گوید برای رژیم، مایه شرمساری بود که توضیح بدهد چرا «افراد ساخته و دست‌پرورده انقلاب» به اتلاف و اسراف پول و منابع مردم پرداخته اند و به همین دلیل بود که چنین برخوردی کردند. او با این فرض، نتیجه گیری می کند که «فرماندهان حق کمیسیون دریافت و در سایر کشورها حساب های بانکی افتتاح می کنند». «مورالس»، به عنوان نویسنده ای سرشناس درباره موضوعات نژادی در کوبا، به دنبال انتشار این مقاله از حزب کمونیست کوبا اخراج شد. این بازتاب دهنده مبارزه و مباحثاتی است که در درون حزب کمونیست کوبا و رژیم به طور اعم درباره مسیری که باید در پیش گرفت، در جریان است. قطعاً جناح های مختلفی در درون بوروکراسی وجود دارد. سرسخت ترین جناح حامی سرمایه داری، در بین نیروهای مسلح است، که بنگاه های خود را در بخش های مختلف اقتصاد دارد، و رائل کاسترو، برادر فیدل نیز از همین جناح می آید.



رائول کاسترو از زمان به قدرت رسیدن، زمانی که رسماً جای برادر خود را به عنوان رئیس دولت گرفت، در فرایند نزدیک کردن مردم به جانب خودش، تقریباً ۶۰ درصد وزرای حکومت را جایگزین کرده است. او گام‌هایی آزمایشی را برای دنباله روی از «راه چین» برداشته است. یک سلسله از جلسات و تبادلات نظر با رژیم چین رخ داده است. او از تجربیات اروپای شرقی طی دیدار آخرین زمامدار آلمان شرقی (DDR)، «هانس مودرو»، ایده‌هایی گرفت.

طرح « خوداشتغالی» و اقتصاد برنامه ریزی شده

اخیراً او اعطای مجوز به مردم برای خوداشتغالی را اعلام کرد. تغییراتی نیز در مالکیت زمین و افتتاح برخی بازارهای محدود کشاورزی خارج از حوزه کنترل دولت نیز وجود داشته است.

هرچند این گام‌ها قابل توجه و بیانگر معرفی برخی عناصر سرمایه داری به اقتصاد هستند، ولی به این سطح محدود هستند و مشروط باقی می‌مانند. این اقدامات تحت نظارت دولت باقی می‌مانند و هنوز به خصوصیات اصلی و تعیین کننده اقتصاد برنامه ریزی شده دست نیافته‌اند.

ایجاد «خوداشتغالی» هنوز به اجازه دولت نیاز خواهد داشت. سال گذشته، کل تعداد افراد شاغل در این حوزه به ۱۴۳ هزار نفر از نیروی کار ۵,۷ میلیون نفری می‌رسید. هرچند به این رقم باید شمار زیادی از کارگران تحت استخدام دولت را اضافه کرد که برای رفع نیازهای خود به سراغ «مشاغل کاذب» می‌روند.

برای نخستین بار یک نظام مالیات برای چنین بنگاه‌های کوچکی معرفی شده است. در کوبا مالیات پرداخت نمی‌شود. برای نخستین بار از سال ۱۹۶۸، بنگاه‌های کوچک در ۸۳ ردیف طبقه بندی مشاغل، قادر به استخدام کارکنانی علاوه بر اعضای خانواده خواهند بود. در سال ۱۹۶۸، کاسترو تمامی بنگاه‌ها و کسب و کارهای کوچک را ملی کرد. «میلیتانت»، سلف «حزب سوسیالیست» («کمیته برای انترناسیونال کارگری» در انگلستان و ویلز) و همچنین خود «کمیته برای انترناسیونال کارگری» (CWI) در آن موقع با این اقدام مخالفت کردند.

ملی‌سازی کلیه حِرَف، مغازه‌های کوچک و غیره، بی‌تردید به افزایش بوروکراتیزه شدن و ناکارایی در بسیاری از بخش‌ها انجامید. معرفی یک اقتصاد با برنامه ریزی متمرکز دمکراتیک، نیاز به مالکیت دولتی بر شرکت‌ها و بانک‌های تعیین‌کننده‌ای دارد که بر اقتصاد حاکم هستند. با این حال، ملی‌سازی هر آرایشگاه یا بنگاه خرد ضروری نیست. در عوض ایجاد تعاونی‌های محلی که بتوانند با یک دیگر مبادله کرده و به بخش دولتی مرتبط با خود متصل باشند، موجب عملکرد کارتر این بخش‌های اقتصادی می‌شود.

اقدامات صورت گرفته در سال ۱۹۶۸، بخشاً واکنشی به طغیان‌هایی بود که تحت فشار از سوی بوروکراسی شوروی سابق، اروپای شرقی را به لرزه درآورده بود- به ویژه جنبش در چکسلواکی. کاسترو در سال ۲۰۰۵ ضمن اشاره به شوروی اقرار کرد که: «از بین تمام اشتباهاتی که شاید مرتکب شده باشیم، بزرگ‌ترین آن‌ها این بود که فکر می‌کردیم کسی چیزی واقعاً در مورد سوسیالیسم می‌داند»، «هر زمان که می‌گفتند "فرمول این است"، فکر می‌کردیم لابد می‌دانند. درست مثل این که کسی یک پزشک باشد».

این مهم است که فیدل کاسترو این خطا را به رسمیت شناخته، اما مسأله در عدم درک این بود که چه بدیلی نیاز است- یعنی معرفی یک نظام حقیقی از کنترل و مدیریت کارگری واقعی و گسترش انقلاب به دیگر کشورهای امریکای لاتین و حوزه کارائیب. این، خصلت دولت شکل گرفته به دنبال انقلاب را منعکس می‌کرد، که از طبقه کارگری برخاست که آگاهانه در رأس انقلاب قرار نداشت.

امروز دوراهی پیش روی فیدل و رائل کاسترو این است که از یک سو وجود یک بحران اساسی و مشکل بوروکراتیزه شدن ساختار کشور را به رسمیت می شناسند، اما بدون هرگونه بدیل، در جستجوی راه برون رفت بحران، وادار به زیگزآگ در سیاست می شوند.

مشکلاتی که رفرم های فعلی شاید با آن مواجه شوند، پیش تر در «رفرم» های بخش کشاورزی که در سال ۲۰۰۸ معرفی گردید، تجربه شده است. این یکی از مهم ترین «رفرم» هایی است که تاکنون معرفی شده تا زمین های بلااستفاده را به کشاورزان و تعاونی های خصوصی اختصاص دهد. تا پایان سال ۲۰۰۹، یک صد هزار دینفع، مجموعاً ۹۲۰ هزار هکتار دریافت کرده بودند که معادل با ۵۴ درصد زمین های کشاورزی بلااستفاده کشور می شود.

البته هرچند مالکیت تغییر کرده است، اما هیچ نوع نظام بازار برای خرید نهاده ها، تجهیزات یا تکنولوژی، اعتبارات، خرید ارز احتیاطی و فروش های پایانی اجازه نیافته است. «آکویپو»، به عنوان یک نهاد دولتی فاسد خرید و توزیع که ناکارآمدی آن زبان زد است، هنوز از تولیدکنندگان کشاورزی می خواهد که ۷۰ درصد محصول خود را با قیمت های پایین به دولت بفروشند.

هرچند فشار به سوی بازگشت سرمایه داری رو به افزایش است، اما به هیچ وجه قطعی نیست که تکمیل شود. یک مانع، ترس بوروکراسی کوبا از این است که با بازکردن درهای اقتصاد، موجی از کوبایی های در تبعید با هدف بازپس گیری مالکیت، زمین و کارخانه ها سرازیر شود و رژیم کوبا را درنوردد. بوروکراسی کوبا نمی تواند به همان ترتیب که بوروکراسی در اتحاد شوروی سابق عمل کرد به سادگی دارایی های دولتی را قبضه کند. آن ها از این هراس دارند که سرنوشت شان نظیر رژیم استالینیست سابق آلمان شرقی شود که به راحتی از سوی سرمایه داری آلمان غربی و ماشین دولتی آن را جارو شد.

رژیم کوبا بنابراین بسیار با احتیاط و تأمل پیش می رود. رائل کاسترو اخیراً ضمن اعلام رفرم های اقتصادی اخیر، تأکید کرد که «نظام سوسیالیستی، برگشت ناپذیر است». وزیر اقتصاد، «مارینو موریو»، اعلام کرد که هرچند نقش دولت در مشاغل و حرف خرد کاهش خواهد یافت، ولی «به هدایت یک اقتصاد متمرکز ادامه خواهد داد». مطبوعات بین المللی حجم عظیمی از تبلیغات را حول این گفته فیدل کاسترو به جفری گولدرگ،

ژورنالیست امریکایی انجام داد، هنگامی که وی اظهار داشت: «مدل کوبا دیگر حتی برای ما هم کار نمی کند».

این گفته با جار و جنجال در سرتاسر دنیا تکرار و به این گونه تفسیر شد که گویا کاسترو «سوسیالیسم» را انکار می کند. توجه کمتری به نظرات او به دنبال همین مصاحبه در مراسم رونمایی جلد دوم خاطرات اش اختصاص یافت، جایی که ادعا کرد: «عقیده من، همان طور که کل دنیا می داند، این است که نظام سرمایه داری در حال حاضر نه برای ایالات متحده می کند و نه برای جهان، آن را از یک بحران به بحران می راند، که هر بار جدی تر است».

هراس از بحران اجتماعی و رژیم «دوگانه» احتمالی

رژیم، خود به شدت درمورد نحوه برخورد با این بحران محتاط است و از روشن شدن جرقه های بحران اجتماعی که بتواند از کنترل خارج بشود و شکاف درون بوروکراسی و دستگاه دولت را بریبانگیزد، هراس دارد.

تا پیش از برگزاری چهارمین کنگره حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۹۱، رایزنی های وسیع و نشست های توده ای برگزار شد که تا سه میلیون نفر را در برمی گرفت. این ها نسبتاً باز و علنی بودند و در این جا بود که تلاش های رهبری حول فیدل برای برخورد به شکل بناپارتی و همین طور اتکا به توده ها به خاطر مواجهه با بحران، آشکار شد.

به خصوص به دنبال سخنان رائل کاسترو در سال ۲۰۰۷ در «کاماگوی»، نتایج «رایزنی»ها که در سرتاسر کشور صورت گرفت، محرمانه نگاه داشته شد و تصمیمات اتخاذ شده در ارتباط با رفرم اقتصادی در دستان یک گروه کوچک باقی ماند. این بازتاب فقدان اطمینان و تردید رژیم در این مرحله است.

کاملاً محتمل است که ضمن برداشته شدن گام های بیش تر به سوی معرفی تمهیدات سرمایه داری، دولت هم چنان نقش مرکزی و قدرتمند خود را در اقتصاد حفظ کند. یک رژیم دوگانه- جایی که دست اندازی های قابل توجهی به سوی بازگشت سرمایه داری صورت گرفته، اما هنوز دولت و رژیم بوروکراتیک نفوذ کنترل کننده و نیرومندی را حفظ می کند- می تواند پدید بیاید. از برخی جهات، این نقداً صورت گرفته است.

چشم انداز تعمیق بحران در اقتصاد جهانی، می تواند به تقویت این رویکرد یا حتی مداخله مجدد دولت در بخش هایی از اقتصاد که نفوذش در آن ها سست شده است، بیانجامد- که در واقع این به دنبال «دوره استثنایی» در کوبا رخ داد. این بار تفاوت این است که بحران اقتصادی مجدداً در کوبا حادثر و با سایر تهدیدات همراه می شود.

به طور اخص، شکافی روبه رشد میان نسل قدیم، که با انقلاب و دستاوردهای اجتماعی عظیم آن شناخته می شود، و تجربه نسل جوان تر که تحت رژیم کنونی رشد کرده است، وجود دارد. ۷۳ درصد از جمعیت کوبا پس از انقلاب ۱۹۵۹ به دنیا آمد. بیگانگی جوانان با اثرات خفه کننده بورکراسی، محدودیت های سفر، انکار دسترسی به اینترنت، سرکوب موسیقی و غیره، به شکلی جبران ناپذیر ناپذیر انقلاب را به مخاطره می اندازد. جایگزینی فدیلا با برادر او رائل، تنها مشکل را وخیم تر کرده است.

جوانان تحت رژیمی رشد کرده اند که کمبودها، تضعیف نظام درمانی، مسکن ناکافی و غیره را مدیریت کرده و بنابراین معیار سنجش آن، قیاس با زندگی پیش از ۱۹۵۹ و دستاوردهای دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیست. مقیاس آن ها همان مقیاسی است که از زمان «دوره استثنایی» به این سو وجود داشته است.

در غیاب یک بدیل سوسیالیستی دمکراتیک در برابر رژیم حاضر یا یک چشم انداز برای انقلاب سوسیالیستی جهانی، تعهد آن ها به انقلاب کم تر است.

سوسیالیسم دمکراتیک بین المللی

رژیم کوبا به وضوح وارد مرحله جدیدی می شود که در آن تهدید بازگشت سرمایه داری، به عنوان تهدیدی به شدت جدی در حال ظهور است. برخی گام های قابل ملاحظه در امتداد این مسیر برداشته شده، اما فعلاً تاکنون تکمیل نگردیده اند. بحث و جدل هایی که در تمامی سطوح جامعه کوبا باز می شوند، به جهت و مسیری که جامعه باید پیش بگیرد مربوط می شود. راه برون رفت از بن بست کنونی، نه در جهت بازگشت سرمایه داری، که در دفاع از اقتصاد با برنامه ریزی متمرکز و معرفی نظامی از کنترل و مدیریت حقیقی کارگران نهفته است. این امر حیاتی است که کلیه مراکز کار، آزادانه کمیته هایی را برای سرکشی روزمره از مدیریت کارخانه یا اداره انتخاب کنند. این هیئت ها نیاز دارند که در سطح ملی به یک دیگر مرتبط شوند و یک نظام مدیریت کارگری دمکراتیک را برای برنامه ریزی اقتصاد و تدوین اهداف تولید و طرح اضطراری برای اقتصاد

ایجاد کنند. تمامی مقامات باید انتخابی و مشمول عزل و نصب فوری باشند و دریافتی آن‌ها بالاتر از متوسط حقوق یک کارگر ماهر نباشد. برطرف کردن موانع و محدودیت‌های سفر، دسترسی آزاد به اینترنت، همراه با حق همه کارگران و جوانان به ایجاد گروه‌های بحث، گرایش و احزاب سیاسی که با امپریالیسم و تلاش آن برای بازگشت سرمایه‌داری همکاری نداشته باشد، و اتحادیه‌های کارگری آزاد و مستقل از دولت، و بازگشایی مطبوعات و رسانه‌هایی تحت کنترل دمکراتیک کارگران و جوانان، از جمله تغییرات دمکراتیکی هستند که به شکلی مبرم مورد نیازند.

<http://www.socialistworld.net/doc/4639>

(۱) cuentapropistas

(۲) «دوره استثنایی» (Período especial) در کوبا، دوره‌ای طولانی از بحران اقتصادی بود که در سال ۱۹۸۹ اساساً به دلیل انحلال اتحاد شوروی و شورای همکاری‌های دوجانبه اقتصادی ایجاد شد. بحران اقتصادی دوره استثنایی، وخیم‌ترین بحران اواسط دهه ۱۹۹۰ بود، و تا پایان این دهه به درازا کشید.

مشاهداتی از یک سفر به کوبا

اس

«خوزه»، راننده تاکسی ای است که در هاوانا کار می کند. وقتی می خواهد از نارضایتی اش نسبت به وضعیت کشور و سایر مسائل بگوید، صدایش را پایین می آورد و از من می خواهد که محتاط باشم. نمی خواست هیچ کسی بیرون تاکسی حرف هایی را که مجبور بود بزند بشود.

این مرد فریبۀ ۳۰ ساله، زمانی برای این که مهندس مخابرات شود درس خوانده بود؛ آهی می کشد و می گوید: «این "برگ برنده" را داشتم که هر چیزی می خواهم بخوانم و الآن هم این کار را انتخاب کردم». می گوید برای رفع مشکلی که به هیچ وجه مختص کوبا نیست، یعنی نبود شغل، این تنها راهی است که می توانسته پیدا کند. او با ۶۰۰ پزو این ماشین را خرید. می گوید که «راننده بودن یا باز کردن کافه به مراتب سودآورتر از کار در حوزه ای هست که برایش درس خوانده ای». راه دیگر کسب درآمد بالاتر، اما مشکل تر، کار برای دولت هست، منتها آن طور که «خوزه» توضیح می دهد، «هر کسی که برای دولت کار می کند، از جیب دولت می زند».

در همان حال که با تاکسی اش گشت می زنیم، از پنجره به بیرون نگاه می کنم و می بینم که کوبا، دست کم در ظاهر امر، تفاوت فاحشی با باقی امریکای لاتین ندارد. ثروت و فقر در این جزیره، درست مانند هر کشور دیگر منطقه، همزیستی دارند.

با این حال بزرگترین اختلاف، این است که وانمود می شود رژیم کنونی کوبا، بیانگر یک بدیل سوسیالیستی است.

تقریباً پنج دهه پیش، یک جریان فرصت طلب در انترناسیونال چهارم - این حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی - با استقبال از تغییراتی که انقلاب کوبا برای کشور در برداشت و معرفی آن به عنوان شکلی جدید از سوسیالیسم که دیگر الزامی به مشارکت انقلابی فعال طبقه کارگر ندارد، به چنین برداشتی از کوبا به عنوان بدیل سوسیالیستی دامن زده بود.

کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم، علیه این گرایش (پابلوئیسم) و ادعاهای آن دربارهٔ تبدیل کوبا به یک دولت «کارگری» سوسیالیستی، به جنگی شدید و اصولی دست زد. در دورهٔ پرتب و تاب که گرایش‌های فرصت طلب خود را با کاستروئیسم و چه گوارا و تاکتیک‌های چریکی او انطباق می‌دادند، کمیته از اصول حقیقی مارکسیسم دفاع کرد.

زمانی که در کوبا بودم، تصمیم گرفتم که خودم نتیجهٔ نهایی «راه کوبایی سوسیالیسم» را که جریان پابلوئیسم برای کل آمریکای لاتین تبلیغ کرده بود، ببینم. راهی که یک نسل کامل از جوانان آمریکای لاتین را «با این وعده به مسلخ فرستاد که کل آن چه برای سرنگونی حکومت‌ها و پایان ستم اجتماعی نیاز است، شهادت است و تعدادی سلاح» (به قول «بیل فان آوکن» در مقالهٔ «کاستروئیسم و سیاست ناسیونالیسم خرده بورژوازی»).

«خوزه» گفت: «این جا شهر میرامار است». این شهر در حاشیه‌های هاوانا، مهد اکثر هتل‌های پنج ستارهٔ هاوانا است. از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی و آغاز «رژیم ویژه»، توریسم یکی از منابع اصلی درآمد کوبا را شکل می‌دهد. خوزه می‌گوید: «توریسم شغلی هست که همه دنبالش هستند، منتها رسیدن به آن خیلی سخت هست؛ باید چند زبان بدانی و سابقهٔ کیفری نداشته باشی». خوزه می‌گوید که زبان‌های ایتالیایی و آلمانی را به طور سلیس حرف می‌زند.

برخی از این هتل‌ها متعلق به دوره‌ای هستند که آمریکا کشور را به تفریحگاه خصوصی خود تبدیل کرده بود. گانگسترهای افسانه‌ای مثل «میر لانسکی» و «لوچیانوی خوش شانس»، برای تبدیل جزیره به یک «کازینوی گول پیکر شناور» سرمایه‌گذاری کردند.

امروز، به نظر می‌رسد نخبگان حاکم کوبا آرزوی آن سال‌های وفور و سرمایه‌گذاری بی‌پایان را دارند. کابارهٔ مشهور «Club Tropicana» - کازینویی که سابقاً مافیا اداره می‌کرد - بازسازی شده، و با آن گروه خوانندگان و رقص‌های استثنایی و با استعدادش، به یکی از جاذبه‌های اصلی هاوانا تبدیل شده است.

«خوزه» به من می‌گوید: «کلی سرمایه‌گذاری از طرف اسپانیا، ایتالیا و اروپای شرقی می‌شود». می‌پرسم «چین چه طور؟». پاسخ می‌دهد «آره، چین هم هست. خیلی از ماشین‌های آن‌ها وارد می‌شود».

«میرامار» را ترک کردیم و به «هاوانای قدیم» رفتیم. ساختمان های قدیمی و فرسوده ای که در آستانه ریزش هستند، به چشم می خوردند. «خوزه» توضیح می دهد که این خیابان ها «خوب نیستند». باز هم تقریباً هیچ چیزی نیست که بتواند این مناظر فقر شهری را از سایر کشورهای امریکای «سرمایه داری» متمایز کند.

دستاوردهای ناسیونالیستی محدود انقلاب که از سقوط اتحاد جماهیر شوروی جان سالم به در برد- دستاوردهایی که از سوی «پابلویست»ها هم چون جزئی از خصلت «سوسیالیستی» رژیم ستایش می شد- بیش از پیش و توأمان با آشکار شدن ضد انقلاب اجتماعی اروپای غربی و امریکا، دارند ناپدید می شوند. «خوزه» اکنون با من درباره سهمیه بندی های ناکافی مواد غذایی صحبت می کند که ماهانه عرضه می شوند: یک کیسه لوبیا، یک کیسه برنج، و یک بطری شیر و چند چیز دیگر. می پرسم: «اما بابتش که نباید چیزی پرداخت کنی؟». پاسخ می دهد: «نه، نباید پرداخت کنی» و ادامه می دهد «قیمت گوشت گاو سرسام آور است».

به مقصد می رسیم: «موزه انقلابی». قبلاً این ساختمان مقر کاخ ریاست جمهوری بود و هنوز آثار سوراخ های گلوله بر روی دیوارهای مرمری ورودی به چشم می خوردند. این نشان می دهد که در دوره «فولخنسیو باتیستا»، آخرین حاکم پیش از کاسترو، گروه های ناسیونالیست کوبایی در تلاش برای سرنگونی او از طریق حملات نظامی به دفاتر حکومتی و ارتش بوده اند. البته اقدامات چریکی کاسترو تنها مواردی نبودند که در کوبا رخ دادند.

این «موزه»، متشکل از چند اتاق که داستان تدارک دیدن و به سرانجام رسیدن انقلاب کاسترو را به روایت اسناد، روزنامه ها و اشیای به جای مانده از آن دوره توضیح می دهد، در واقع ابزار دیگری است برای مخدوش کردن دوره ای که کوبایی ها اکنون، به طور قابل درکی، با سکوت سرشار از بی حوصلگی به آن واکنش نشان می دهد.

با این حال یک جنبه قابل توجه در موزه بود: در تمامی این اتاق ها، غیاب کامل هرگونه اشاره و ارجاع به مارکسیسم، به عنوان تئوری و عمل، در تدارک سرنگونی دولت به دست فیدل کاسترو و چریک هایش به چشم می خورد. یک تحلیل طبقاتی واقعی از انقلاب کوبا، هرگز در این رویدادها کوچکترین گواهی دال بر

آن نخواهد یافت که رهبری «جنبش ۲۶ ژوئیه» کاسترو، قصد داشته سلاح نظری مارکسیسم را برای سرنگونی دیکتاتوری باتیستا و تسخیر قدرت در اختیار طبقه کارگر کوبا قرار دهد.

از این نظر، «پابلوئیست ها» خصلت طبقاتی رژیم جدید را پنهان و ادعا کردند که با یک «واقعیت جدید» رو به رو هستیم؛ این که رهبران غیرپرولتری - چه کسانی مثل پرون، کاسترو و ساندینیست ها و چه مثلاً چاوز در دوران اخیر - می توانند قدرت بگیرند و سپس با اعطای ارگان های قدرت کارگری (یعنی شوراهای)، سوسیالیسم را از بالا اجرا کنند. در تاریخ بیش از ۵۰ سال حاکمیت کاسترو، چنین چیزی هرگز رخ نداد.

«خوزه» می گوید: «وقتی اعتراضی هست، پلیس با لباس شخصی بیرون می آید و با هر چیزی که دارد به جان معترضین می افتد».

پیش از خداحافظی، به من می گوید که در حال انجام کارهای ویزا است تا همراه با خانواده اش به اسپانیا برود. طی ماه های گذشته، راهکارهای جدیدی برای ترک کشور تصویب شده اند. برایش آرزوی موفقیت کردم و از ماشین پیاده شدم.

ا.س

لیما، پرو

۱۸ آوریل ۲۰۱۳

کوبا: ۵۰ سال پس از انقلاب



مارکوس کول برونر، سوسیالیسم انقلابی (شاخه «کمیته انترناسیونال کارگری» در برزیل)

۲۱ ژانویه ۲۰۰۹

این ماه، جشن پنجاهمین سالگرد انقلاب کوبا در شرایطی رخ می دهد که بحران عمیق اقتصاد جهانی، مسأله یک بدیل در برابر سرمایه داری را پیش می کشد.

دستاوردهای انقلاب کوبا، مانند نظام آموزش و بهداشت رایگان، هنوز به مانند سرمشقی در قاره ای است که ویرانی های ناشی از تهاجمات نئولیبرالیسم، اکثریتی از جمعیت را در فلاکت رها کرده است. اما آینده هنوز نامشخص است. بسیاری در حال گمانه زنی درباره احتمال دنباله روی کوبا از «راه چینی» و باز کردن مسیر به سوی بازگشت سرمایه داری هستند، به خصوص اکنون که فیدل کاسترو دیگر نقش محوری سابق را ایفا نمی کند.

خصلت ویژه انقلاب کوبا

روز سال نوی ۱۹۵۹، باتیستا، دیکتاتور منفور کشور از کوبا گریخت؛ یعنی دو سال بعد از آن که گروه کوچکی به رهبری فیدل کاسترو و چه گوارا به جزیره رسید و جنگی چریکی را در مناطق روستایی و حومه آغاز کرد. نیروی چریکی آن‌ها هرگز بیش از ۳ هزار جنگجو را در میان صفوف خود نداشت، منتها دیکتاتوری حاکم به حدی پوسیده بود که همین هم برای سرنگونی اش کفایت می‌کرد.

انقلاب کوبا، نمونه‌ای است که نه فقط نشان می‌دهد سرمایه‌داری می‌تواند حتی در کشوری فقیر هم سرنگون شود، بلکه هم‌چنین محدودیت‌هایی را که انزوا و نفوذ استالینیسم تحمیل می‌کند، به معرض نمایش می‌گذارد. فیدل کاسترو و دیگران در سطح رهبری جنبش «۲۶ ژوئیه»، از «حزب ارتودوکس»، به عنوان یک جنبش ناسیونالیستی رادیکال می‌آمدند که البته کمونیست‌هایی نیز در این جنبش بودند، از جمله برادر فیدل (رائول کاسترو) و چه گوارا. برنامه «جنبش ۲۶ ژوئیه» فراتر از طرح مطالبه پایان استبداد و اجرای دموکراسی و رفاه‌های اجتماعی نمی‌رفت، و خواهان لغو سرمایه‌داری نبود.

طرح‌های فیدل کاسترو برای رفاه‌های اجتماعی با مقاومت فوری کمپانی‌های امریکایی رو به رو شد که در آن موقع کاملاً بر اقتصاد کوبا حکمفرما بودند و از پرداخت هرگونه مالیات یا سهمی از ثروت خود امتناع می‌کردند. حکومت جدید با ملی کردن دارایی‌های ایالات متحده واکنش نشان داد، و همین امر کنترل تقریباً کامل بر اقتصاد را به حکومت بخشید. پاسخ حکومت ایالات متحده نیز تلاش برای سرنگونی رژیم جوان و بعداً تحریم بود. کوبا برای فرار از انزوا به جستجوی حمایت از اتحاد شوروی برآمد.

به زودی نظام سرمایه‌داری در کوبا برچیده شد و اقتصاد تحت برنامه اداره گردید. اما بر خلاف انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، طبقه کارگر کوبا نقشی مستقل و آگاهانه در انقلاب ۱۹۵۹ ایفا نکرد. در عوض رژیم جدید به شکل یک نظام استالینیستی کنترل بوروکراتیک، تحت حمایت مسکو، در آمد. با این وجود رژیم کوبا همواره از حمایت مردمی برخوردار بوده است، آن هم به یمن بهبودهای صورت گرفته با وجود تحریم ایالات متحده تحت یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده، که می‌توانست تصویری اجمالی از آن چه که تحت سوسیالیسم ممکن خواهد بود را نشان دهد. رژیم کاسترو هرگز در همان سطح رژیم‌های استالین یا مائو دست به سرکوب نزد. با این حال، این یک نظام بالا به پایین و تک حزبی است.

برای آن که یک اقتصاد برنامه ریزی شده به طور کارآمد عمل کند، نه فقط کنترل و مدیریت دمکراتیک کارگران، که همین طور گسترش و بسط انقلاب به دیگر کشورها لازم است، به طوری که یک تقسیم کار بین المللی، البته نه بر مبنای استثمار، بتواند مستقر شود. دست شوم بوروکراسی بر اقتصاد برنامه ریزی شده، به سوء مدیریت، ضایعات و فساد می انجامد.

سقوط استالینیسیم

سقوط استالینیسیم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی تأثیری ویرانگر بر اقتصاد کوبا داشت. بلوک شرق، ۸۰ درصد تجارت خارجی کوبا را شکل می داد و کمک از اتحاد شوروی برای اقتصاد آن بسیار مهم بود. بین سال های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳، تولید ناخالص داخلی ۳۴ درصد کاهش یافت. همین امر با کمبودهای تقریباً تمامی اجناس مصرفی، قربانی های عظیمی از جمعیت گرفت. کوبا وادار شد که پایه صنعتی خود را از شکر به توریسم تغییر دهد و کمی راه سرمایه گذاری های خارجی را باز کند.

اقدام بعدی، معرفی استفاده از دلار بود که به توسعه صنعت توریسم وابسته بود. این امر منجر به شکافی بزرگ میان کسانی شد که از یک سو به دلار دسترسی داشتند و در نتیجه می توانستند به فروشگاه های ویژه با انباری سرشار از اجناس بروند که با دلار معامله می کردند، و کسانی که از سوی دیگر حقوق های تنظیم شده از سوی دولت را به «پزو» دریافت می کردند. از آن زمان بخش خصوصی رشد کرده است. در سال ۲۰۰۶، ۷۸ درصد از نیروی کار در بخش عمومی استخدام شده بود و ۲۲ درصد در بخش خصوصی. در سال ۱۹۸۱، سهم اشتغال در بخش عمومی ۹۱،۸ درصد بود و تنها ۸،۲ درصد در بخش خصوصی.

کمپانی های خصوصی اساساً در صنعت توریسم اجازه به کار می یافتند، که در آن ۱۳ کمپانی بین المللی درحال حاضر ۶۲ هتل در جزیره را مدیریت می کنند. اما سرمایه گذاری خارجی در سایر بخش ها، نظیر مخابرات و معدن نیز وجود داشته است.

با این حال نظام سرمایه داری مانند اروپای شرقی و اتحاد شوروی بازنگشته است. اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی هنوز تسلط دارد. این بدان معنا بوده است که پیروزی های مهم اجتماعی در بخش های آموزش و بهداشتی توانست حفظ گردد. مشاهده پیامدهای آن برای جمعیت کشور دشوار نیست. در روسیه، پس از

فروپاشی اتحاد شوروی و بازگشت سرمایه داری در دهه ۱۹۹۰، امید زندگی به ۶۵ سال سقوط کرد، یعنی ۲۰ سال کمر تر کوبا.

اقتصاد کوبا طی سال های اخیر بخشاً بهبود پیدا کرد. عرضه نفت ارزان از ونزوئلا، در ازای هزاران پزشک کوبایی که در ونزوئلا عمل می کنند، رشد توریسم و رشد تجارت با باقی جهان، همگی نقشی مهم ایفا کرده اند. درآمد از سوی پزشکان کوبایی خارج از کشور، نه فقط در ونزوئلا، مهم ترین منبع ارز خارجی است، و کشور هم چنین یک صنعت روز به رشد بیوتکنولوژی دارد. آهنگ اصلاحات بازار آهسته شده است، و در برخی موارد، معکوس. در سال ۲۰۰۴، دلار از بازار داخلی ممنوع شد، اما جای خود را به «پزوی قابل تبدیل» داد. نقش فیدل کاسترو در این دوره جلوگیری از رفرم های مدافع بازار بوده است، درحالی که رویکرد رائل کاسترو اساساً نسبت به بازار، آشکارتر محسوب می شود. بیماری جدی کاسترو در سال ۲۰۰۶، زمانی که رائل سکان هدایت را به دست گرفت، گمانه زنی های بسیاری را در مورد آن چه که پس از مرگ کاسترو رخ خواهد داد، ایجاد کرد.

به وضوح لایه ای در درون بوروکراسی حاکم وجود دارد که به سوی به اصطلاح «راه چینی» جلب می شود، راهی که در آن رفرم های حامی بازار با تداوم حفظ قدرت در دست حزب کمونیست ترکیب می شود.

هنگامی که رائل کاسترو ریاست جمهوری را در ماه فوریه سال قبل به دست گرفت، او از نیاز به الغای مقررات غیرضروری، «ابتکار عمل های خصوصی» بیشتر در کشاورزی و عملی کردن اختلافات درآمدی [در بخش های مختلف بر مبنای میزان بهره وری کارکنان] صحبت کرد. در مارس ۲۰۰۸، فروش دی وی پلیر، گوشی موبایل و کامپیوتر «آزاد» شد.

بهره وری پایین

یکی از مشکلات اقتصاد کوبا، بهره وری پایین در بخش کشاورزی است. نیمی از زمین قابل کشت که متعلق به دولت است، بلااستفاده می باشد. بنابراین، جزیره ای که می توانست در مواد غذایی خودکفا باشد، مجبور است که ۶۰ تا ۸۰ درصد غذای مصرفی را وارد کند. رائل گفته است که به کشاورزان خصوصی حق استفاده از قطعات زمین های دولتی اعطا خواهد شد تا تولید مواد غذایی تشویق شود.

رائول هم‌چنین اعلام کرد که سازوبرگ عظیم بوروکراتیک، حتی امتیازات آن را کاهش خواهد داد. سفر رسمی بین‌المللی به نصف کاهش خواهد یافت و از مزایای تعطیلات به مقامات حزبی نیز کاسته خواهد شد. اما مزایای اجتماعی برای جمعیت نیز کاهش خواهد یافت. روز ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸، پارلمان کوبا طرح اصلاحی حقوق مستمری را به تصویب رساند که سن بازنشستگی را با ۵ سال افزایش به ۶۰ سال برای زنان و ۶۵ سال برای مردان می‌رساند. در همان جلسه پارلمان، رائول اعلام کرد که در ژانویه ۲۰۰۹، نظام مزدی جدید پیشنهادی معرفی خواهد شد. اختلافات در سطح دستمزد، از طریق مرتبط کردن دستمزد با بهره‌وری، افزایش خواهد یافت.

کنگره ششم حزب کمونیست برای امسال برنامه ریزی شده است. رائول از کنگره می‌خواهد که «تغییرات ساختاری» را مورد بحث قرار دهد. مجموع کلیه این تغییرات، رشد شکاف اقتصادی در درون جامعه کوبا، همراه با مخاطراتی که انسجام اجتماعی کنونی را مضمحل می‌کند، خواهد بود. فشارهایی به خصوص از درون نسل جوان تر برای الغای قوانین بوروکراتیک و بازگشایی جامعه وجود دارد. ۷۳ درصد از جمعیت کوبا پس از انقلاب متولد شد و همان پیوستگی عاطفی سابق را با انقلاب و رژیم ندارد.

رائول کاسترو بحث‌های علنی تری را تشویق کرده است، هرچند کنار گذاشتن حاکمیت تک‌حزبی را در نظر ندارد. در آغاز سال ۲۰۰۸، بحثی در یکی از دانشگاه‌های کوبا میان سخنگوی پارلمان، ریکاردو آلا رکون، و دانشجویان وجود داشت. ویدیوی بحث بر روی اینترنت پخش گردید. یکی از دانشجویان سؤال کرد:

«چرا تجارت خرده‌فروشی در کل کشور از پیروی قابل‌تبدیل استفاده می‌کند، درحالی‌که کارگران و دهقانان ما با پیروی عادی که ارزشش ۲۵ بار کمتر است، دستمزد می‌گیرند. شما به سه روز نیاز دارید تا به اندازه کافی پول برای خرید یک خمیردندان در بیاورید»

آن دانشجو پرسید که چرا مسافرت‌ها محدود است، و او مایل است که بتواند محل کشته شدن چه گوارا را ببیند. مسأله این است که آیا این نوع نقد از سوی جناح متمایل به سرمایه‌داری در بوروکراسی حاکم برای اهداف و مقاصد خودش مورد استفاده قرار خواهد گرفت؟ یا این که یک چپ‌سوسیالیست منسجم می‌تواند در کوبا ساخته شود؟

مسائل اقتصادی جدید

سال گذشته، کوبا از ویرانی های سه توفان آسیب دید. خسارات در مجموع به ۱۰ میلیارد دلار رسید که معادل با ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی می شد. بیش از نیم میلیون خانه نابود شد یا آسیب دید، و بسیاری از محصولات نابود شدند. به گفته رائل کاسترو، ۳ تا ۶ سال وقت خواهد گرفت که کشور این خسارات را جبران کند.

طی سال ۲۰۰۸، کل اقتصاد به طور قابل توجهی آهسته تر رشد کرد. رشد تولید ناخالص داخلی ۴,۳ درصد بود، درحالی که رشد هدف ۸ درصد تعیین شده بود و رشد سال ۲۰۰۷ ۷,۵ درصد بود. علاوه بر پیامدهای توفان ها، کشور از افزایش قیمت های مواد غذایی ضربه خود، هم زمان قیمت کالای صادراتی اصلی آن، یعنی نیکل، به تندی سقوط کرد. این منجر به افزایش ۷۰ درصدی کسری تجاری دولت شد.

بحران اقتصادی جهانی نیز به سرمایه گذاری های پایین تر کمپانی های خارجی انجامیده است. کمپانی معدن کانادایی، «شریت اینترنشنال» تصمیم گرفت که سرمایه گذاری روی افزایش ظرفیت استخراج نیکل را به بعد موکول کند. «تلکام ایتالیا» اعلام کرده که سهم خود در شرکت مخابراتی کوبایی «اتکسا» را خواهد فروخت. تنها بخش توریسم بود که توانست نیرومند باقی بماند، و رکورد جدیدی را در سال ۲۰۰۸ با ۲,۳۵ میلیون بازدیدکننده بشکند. کوبا از نفت ارزان ونزوئلا برخوردار بوده، اما سقوط سریع قیمت های نفت، بخشنده بودن در دوره پیش رو را برای ونزوئلا دشوارتر خواهد ساخت.

امید جدید با اوباما؟

فشار بر روی رئیس جمهور جدید ایالات متحده برای لغو تحریم ها علیه کوبا که از سال ۱۹۶۲ اعمال شده، رو به رشد است. در ژوئیه سال گذشته، اتحادیه اروپا تحریم های سیاسی علیه کوبا را که در سال ۲۰۰۳ اجرایی کرد، با وجود اعتراضات ایالات متحده، مرتفع ساخت. کوبا در نهادهای حکومتی مختلف امریکای لاتین نیز بیش تر ادغام شده است. طی نشست رؤسای جمهور امریکای لاتین در برزیل در اواسط دسامبر، درخواست های جدید مطرح شد که ایالات متحده باید تحریم را پایان دهد. اوو مورالس، رئیس جمهور بولیوی، حتی پیشنهاد کرد که چنانچه اوباما تحریم ها را تا پیش از نشست «سازمان دولت های امریکا» (OAS) در ماه آوریل پایان ندهد، تمامی کشورها باید تهدید به قطع روابط دیپلماتیک خود با ایالات متحده کنند. کوبا همچنین

به گروه «ریو» (سازمان دولت های امریکای لاتین و کارائیب که در سال ۱۹۸۶ به عنوان هیئت بدیل در برابر سازمان دولت های امریکا تحت سلطه ایالات متحده ایجاد شد) راه یافت.

شورای عمومی سازمان ملل در ماه اکتبر برای هفدهمین سال متوالی رأی به قطعنامه ای دارد که ایالات متحده را تشویق به لغو تحریم ها می کرد. تنها اسرائیل و پالاتو همراه با امریکا رأی منفی دادند، در حالی که رأی ۱۸۵ کشور مثبت بود.

حمایت از تحریم ها در داخل امریکا، به خصوص در میان نسل دوم امریکایی های کوبایی تبار نیز رو به کاهش است. طبق یک نظرسنجی اخیر از سوی مؤسسه پژوهش افکار عمومی دانشگاه بین المللی فلوریدا، ۵۵ درصد از امریکایی های کوبایی تبار اکنون علیه تحریم هستند. ۶۶ درصد مدافع رفع محدودیت ها روی سفر به کوبا و ۶۵ درصد مخالف محدودیت وجوه ارسالی به خانواده ها در کوبا. ۲۳ درصد معتقد هستند که تحریم به شکلی ضعیف عمل می کند، درحالی که ۵۶ درصد فکر می کند که تحریم ها اصلاً کار نمی کند.

بی بی سی با «کارلوس سالادریگاس»، یک امریکایی-کوبایی ۶۰ ساله از میامی صحبت کرد. او تمام زندگی خود را به جمهوری خواهان رأی داد، اما در انتخابات اخیر ریاست جمهوری امریکا، اواما را انتخاب کرد.

او می گوید: «لازم نیست که خیلی باهوش باشید که بفهمید بعد از ۵۰ سال امتحان کردن چیزی که کار نکرده است، شاید موقعش فرا رسیده است که چیزی جدید را امتحان کنیم».

او فکر می کند که راه بهتر تغییر کوبا این است که به امریکایی های کوبایی تبار اجازه داده شود که به عنوان «عاملین تغییر» از این جزیره بازدید کنند.

اواما در طول کارزار انتخاباتی گفت که او محدودیت های خشن تری را که به وسیله بوش در سال ۲۰۰۴ اجرا شد، یعنی زمانی که شمار بازدیدها از کوبا، یک بار در هر سه سال بود (در قیاس با یک بار در سال تا پیش از این)، لغو خواهد کرد. بوش هم چنین مقدار وجوه ارسالی را که بازدیدکنندگان می توانستند با خود به کوبا ببرند، از ۳ هزار دلار به ۳۰۰ دلار کاهش داد. بسیاری از شرکت های ایالات متحده مایل اند که خود را در کوبا مستقر کنند و از همان نمونه کانادا که به شریک تجاری کوبا تبدیل شده است، پیروی کنند. اکثر استراتژیست های حامی سرمایه داری نیز می فهمند که یک راه کارتر برای انداختن کوبا در مسیر سرمایه

داری، این است که کشور را با سیلی از اجناس ارزان پر کنند، درحالی که تحریم ها به تقویت حمایت برای رژیم کوبا کمک می رساند.

سوسیالیست ها خواهان پایان فوری تحریم ها بدون هرگونه قید و شرطی هستند. آینده انقلاب کوبا ارتباطی تنگاتنگ با مبارزه برای سوسیالیسم در کل امریکای لاتین دارد. بازگشت سرمایه داری در کوبا می تواند برای جمعیت جزیره و هم‌چنین چپ ها و طبقه کارگر و فقرا در سرتاسر امریکای لاتین فاجعه بار باشد. در عین حال، روی کار آمدن یک رژیم سوسیالیستی در سایر کشورهای قاره، می تواند راه را به سوی یک فدراسیون سوسیالیستی امریکای لاتین باز کند که برای محافظت از دستاوردهای انقلاب کوبا تعیین کننده خواهد بود.

دو انتخاب

دو انتخاب پیش روی کوبا وجود دارد؛ بازگشت به سرمایه داری، با تمام پیامدهای وحشتناک آن، یا بازگشت به دموکراسی کارگری واقعی و حقیقی. معنای سرمایه داری برای کوبا، پیش تر در سقوط اجتماعی رژیم های استالینیستی سابق اروپای شرقی و اتحاد شوروی در دهه ۱۹۹۰ دیده می شود. اکنون پس از چند سال مهلت اقتصادی، این کشورها در بهت رکود هستند، همراه با بیکاری، فقر و تنزل اجتماعی روزافزون. اعتراضات توده ای علیه حکومت های حامی سرمایه داری، در سرتاسر دولت های بالتیک و اروپای شرقی رخ می دهند. برای دولت های استالینیست سابق، بازگشت سرمایه داری به شکلی مهیب و غیرعادی به شکست انجامیده است.

دموکراسی کارگری در کوبا، می تواند شاهد احیای انقلاب باشد و تبدیل آن به سرمشقی برای توده های تحت ستم در همه جا. این به معنای پایان انحصار تک حزبی، انتخابات بی طرفانه برای شوراهای کارگری حقیقی، شامل حق تروتسکیست ها برای شرکت در انتخابات، کنترل سفت و سخت بر درآمدها و حق عزل و نصب تمامی مقامات منتخب خواهد بود. اگر چنین اقداماتی اجرا شوند، این می تواند نقطه عطفی نه فقط برای کوبا، که برای مبارزه انقلابی در همه جا گردد.

<http://www.socialistworld.net/doc/3402>

کاستروئیسم: بُن بست ناسیونالیسم خرده بورژوازی

بیل فان اوکن، ۲۰ ژانویه ۱۹۹۹

با آغاز سال جدید، فیدل کاسترو چهلمین سالگرد قدرت‌گیری خود را جشن گرفت. دوران زمامداری کاسترو، روی کار آمدن هشت رئیس جمهور امریکا را شاهد بوده است که هر یک به نوبه خود سیاست خفه کردن رژیم او را در پیش گرفته بوده اند، حال یا با کاربرد نیروی نظامی، خرابکاری به پشتوانه «سی.آی.ای»، اعمال فشار اقتصادی، یا حتی تلاش برای ترور خود رئیس جمهور کوبا.

چه کسی در دستگاه سیاست خارجه ایالات متحده می توانست چنین عمر درازی را برای حاکمیت کاسترو پیش‌بینی کند؟ واشنگتن که با تردید و دودلی به استقبال سقوط دیکتاتوری «باتیستا» رفته بود، برای فهماندن یک موضوع به رهبران چریک لحظه ای را هدر نداد و آن این که حتی اجرای بی رمق ترین سیاست های ملی-رفرمیستی را هم در ۹۰ مایلی سواحل امریکا تحمل نخواهد کرد.

سیاست های محدود اصلاح ارضی که در نخستین سال رژیم اجرا شد، به تهدیدهای امریکا و درخواست پرداخت غرامت نقدی کامل و فوری، به عنوان یک امر ناممکن برای حکومت کوبا، دامن زد. سیاست واشنگتن این بود که اقتصاد کوبا را چنان زیر فشار قرار دهد که یا کاسترو تغییر مسیر بدهد یا رژیم او سرنگون شود. کاسترو در مواجهه با افزایش انتظارات اجتماعی توده های کوبا، وادار شد که سیاست های دیکته شده امریکا را به مبارزه بطلبد و مسیری را آغاز کند که با ملی سازی های گسترده سرمایه خارجی و ملی و چرخش به سوی بلوک شوروی برای دریافت کمک، به اوج رسید.

پاسخ ایالات متحده، سریع و بدون ابهام بود. تدارکاتی به پشتوانه «سی.آی.ای» برای تهاجم آغاز گردید، مشابه با آن چه که منجر به سقوط فوری «جاکوبو آربنز»، رئیس جمهور گواتمالا در سال ۱۹۵۴ شد. هم‌زمان توطئه هایی نیز برای ترور کاسترو طراحی شد.

جنگ «خلیج خوک ها» در آوریل ۱۹۶۱، شکست مفتضحانه و خفت آوری برای امپریالیسم امریکا به دنبال داشت. سوء قصدهای متعددی که اکثراً در همکاری با گانگسترهای مافیا طرح ریزی شده بود، به یکسان ناموفق بودند.

ایالات متحده به دنبال پایان بحران موشکی کوبا در اکتبر ۱۹۶۲ پس از مذاکرات، رسماً به مسکو وعده داد که طرح‌های تهاجم به جزیره کوبا را کنار خواهد گذاشت. اما طرح‌های ترور - شامل همه چیز، از صدف‌های انفجاری در ساحل گرفته تا لباس‌های آلوده غواصی و خودکارهای سمی - تحت عملیات «سی.آی.ای» موسوم به «عملیات میمون پوزه دار» ادامه یافت، درست همان طور که خرابکاری‌های اقتصادی، مانند پخش بیماری‌های ویروسی در بین مزارع دام‌پروری تداوم داشت.

با وجود تلاش‌های «سی آی ای»، عمر کاسترو بیش از پریزیدنت «تروهیلو» در جمهوری دومینیک، پریزیدنت «دووالیه» در هائیتی و تمامی دیکتاتوری‌های نظامی بود که با پشتیبانی امریکا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ قدرت گرفتند. تنها دیکتاتوری دودمانی «سوموزا» بود که مدتی بیش‌تر (۴۲ سال) به طول انجامید.

اگر واشنگتن نتوانست ظرفیت دوام آوردن رژیم کوبا را پیش‌بینی کند، به همین سان پرشورترین هواداران کاستروئیسیم هم نتوانستند سرنوشت آن را پیش‌بینی کنند. برخی از متملق‌ترین افرادی که فیدل را پرستش می‌کنند، به استقبال چهلمین سالگرد قدرت‌گیری او شتافته و این سالگرد را شاخصی دیگر از نوع این رهبر کبیر و ظاهراً توانایی منحصر به فردش در بیان نیازها و آمال مردم کوبا معرفی کرده‌اند.

البته فقط یک فرد خودخواه و بی‌اعتنا به مشقت و فداکاری می‌تواند قهرمانی مردم کوبا طی چهار دهه تهاجم امریکا را انکار کند. اما طیفی وجود دارد که بیش از همدردی با کارگران و دهقانان کوبا، مجذوب کاسترو به عنوان یک «ابر مرد» شده است.

اکنون برخی از روشنفکران طبقه متوسط، خود را با نقش پدرسالارانه کاسترو برای هدایت و کنترل توده‌ها، پاداش و مجازات، مداخلات شخصی مشهورش برای «تصحیح» این یا آن علامت ناکارایی‌های عظیم و غیرقابل تحمل در جامعه کوبا، تسلی می‌دهند. نمونه تپیک این مکتب را می‌توان در مقاله ای سراغ گرفت که اخیراً در یک روزنامه رادیکال خرده بورژوازی آرژانتینی منتشر شد و رژیم کاسترو را به عنوان «کوششی درخشان و حتی باشکوه برای حفظ استقلال و عزت امریکای لاتین درست در ۹۰ مایلی امپراتوری» توصیف می‌کرد.

این برداشت از کوبا به عنوان جزیره استقلال در دریای ادغام امریکای لاتین در بازار جهانی تحت سلطه بانک‌های امریکایی و شرکت‌های چندملیتی، تمام آن چیزی است که برای این لایه اجتماعی-سیاسی باقی مانده

است. اوایل، طی دهه ای که به دنبال قدرت گیری کاسترو آغاز شد، توقعات از کاستروئیسم به مراتب بیش تر بود، و این قبیل توهمات سیاسی، هزینه وحشتناکی را تحمیل کردند.

میراث سیاسی کاسترو

در آن مقطع، ناسیونالیست های خرده بورژوازی سرتاسر قاره، از رویدادهای کوبا به عنوان آغاز یک مسیر انقلابی نوین استقبال کردند، مسیری که در آن گروه هایی کوچک از مردان مسلح و جنگ های چریکی برای انجام یک انقلاب اجتماعی کفایت می کردند. به این ترتیب مداخله فعال و، کم تر از آن، آگاهانه طبقه کارگر، دیگر یک پیش شرط ضروری برای شکست امپریالیسم و سرنگونی سرمایه داری محسوب نمی شد. حتی به دهقانان هم که به زعم کاستروئیست ها انقلابی ترین بخش توده های تحت ستم بودند، کم و بیش نقش نظاره گر منفعل اقدامات متهورانه چریک ها واگذار شد.

حتی بخشی از تروتسکیسم جهانی - جنبشی که در مبارزه علیه تلاش استالینیسیم برای انقیاد طبقه کارگر به اتحاد های بروکراسی مسکو با بخش های مختلف بورژوازی، از جمله ناسیونالیست ها در کشورهای مستعمره، آبدیده شده بود - در کاستروئیسم بهانه ای یافت برای انکار مبارزه در جهت بنا نهادن حزب انقلابی پرولتری.

تبعات این امر فاجعه بار بود. با ماجراجویی محکوم به شکست چه گوارا در بولیوی تا چرخش تروتسکیست های سابق آرژانتین و اوروگوئه به چریکیسم شهری و اقداماتی نظیر آدم ربایی و سرقت بانک، مسیر کوبایی نشان داد که یک بُن بست است. این مسیر تنها نسلی از جوانان انقلابی را از طبقه کارگر جدا کرد، به لحاظ سیاسی توده های کارگر را در سردرگمی فرو برد و توانایی آنان را برای جلوگیری از استقرار دیکتاتوری ها و سرکوب وحشیانه به دست ارتش، تحلیل برد.

مهم تر از همه این ها، کادرهایی انقلابی که انترناسیونال چهارم گرد آورده بود، دقیقاً در زمانی منحل شدند که کارگران امریکای لاتین، با مبارزات گسترده خود - از «کوردوبازو»ی آرژانتین در ۱۹۶۹ تا تلاش های مکرر کارگران شیلی برای درهم شکستن چهارچوب تنگ سیاست های جبهه خلقی در دوره سالوادور آلنده - به جلو خیر برداشته بودند.

کاسترو، چه در مقام مشتری بلوک شوروی و چه در تلاش هایش برای تضمین ثبات رژیم خود، همواره در جستجوی برقراری پیوندهایی با همان بورژوازی امریکای لاتین بود که نیروهای متأثر از الگوی وی در تلاش برای ساقط کردنش بودند. در پرو، اکوادور و دیگر جاها، کار به جایی رسید که ادعا شد حتی ارتش تعلیم دیده آمریکا هم شاید بتواند به ابزاری برای پیشرفت اجتماعی بدل شود. در مکزیک، مادام که رژیم پیوندهای دیپلماتیک و تجاری خود را با کوبا حفظ می کرد، دستگاه فاسد حزب حاکم PRI می توانست بابت کشتار دانشجویان در سال ۱۹۶۸ یا سرکوب کسانی که در جستجوی تقلید از کاسترو در مرزهای کشور بودند، بخشیده شود.

شکست های طبقه کارگر که از طریق چرخش به سوی چریکیسم همراه با «واقع بینی سیاسی» کاستروئیسم در امریکای لاتین مهیا شده بود، تنها به عقب نگاه داشتن انقلاب اجتماعی در این قاره و تضمین انزوای طولانی مدت انقلاب کوبا خدمت رساند.

از نظر سیاست داخلی، رژیم کاسترو در سال ۱۹۷۰ و به دنبال بحران اقتصادی ناشی از ناتوانی در تحقق پروژه برداشت ۱۰ میلیون تن نیشکر، از ادعاهای تخیلی اش مبنی بر یک توسعه سوسیالیستی مستقل دست کشیده بود.

همین امر اقتصاد کوبا را به بلوک شوروی مقید و به اشکال مختلف - اگرچه با شروط مناسب تری - همان روابط اقتصادی را که تا پیش از ۱۹۵۹ با امپریالیسم امریکا وجود داشت، از نو برقرار می کرد. نقش کوبا، نقش صادرکننده شکر و معدودی مواد خام به ازای تکنولوژی و محصولات مانوفاکتور از اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی بود.

با سقوط دیوار برلین و متعجباً سقوط شوروی، کوبا سالانه ۳ تا ۴ میلیارد دلار کمک شوروی را از دست داد. کشور وارد مرحله ای شد که رژیم کاسترو «دوره ویژه» می نامد. ویژگی این دوره، گشایش درهای کشور بیش از هر زمان دیگری به سوی سرمایه گذاری خارجی کاپیتالیستی، همراه با افزایش سهمیه بندی سفت و سخت مایحتاج پایه ای توده های کارگر کوبا بوده است.

رشد نابرابری اجتماعی

رسانه ها گزارش های متعددی را از هاوانا مخابره کرده اند؛ این گزارش ها، هم نشان دهنده دشواری های افرادی در کوبا است که به دلار دسترسی ندارند (چه دلار ارسالی بستگان شان در خارج و چه دلاری که در حاشیه های اقتصاد بیش از پیش توریستی جزیره به دست می آورند) و هم زادوولد نامشروع، فحشا و جرم. نابرابری رو به گسترش اجتماعی میان کسانی که به دلار دسترسی دارند و کسانی که ندارند، به وفور در سایر جاها نیز توصیف شده است.

البته نکته ای عمیقاً ریاکارانه در اکثر این گزارش ها وجود دارد. این نویسندگان و نشریات شان هرگز به خود زحمت نمی دهند به این مورد اشاره کنند که فرسایش شرایط اجتماعی، به آن معنا است که وضعیت ملت این جزیره بیش تر دارد به باقی امریکای لاتین، با تمام فقر، نابرابری و فلاکتی که سرمایه داری قرن ها برای این قاره به ارمغان آورده است، شباهت پیدا می کند. هیچ کسی به خود زحمت نمی دهد شرایط کارگران کوبا را با همتایان آن ها در جمهوری دومینیک، برزیل یا مکزیک مقایسه کند. فقر و ستم در این کشورها صرفاً یک حقیقت پذیرفته شده زندگی است.

حکمرانی ۴۰ ساله کاسترو را نمی توان صرفاً با عامل سرکوب سیاسی توضیح داد، اگرچه با بی رحمی با تمامی اشکال اپوزیسیون سیاسی، به خصوص با علائم اپوزیسیون انقلابی در طبقه کارگر برخورد کرده است. به همین ترتیب این را نمی توان تنها به توانایی کاسترو به بهره برداری از جنگ سرد میان امپریالیسم امریکا و بروکراسی شوروی- که از تلاش های مشابه سایر رهبران ناسیونالیست بورژوازی عصر خود پیشی می گیرد- نسبت داد.

در همان حال که رژیم ناسیونالیست کاسترو نه به سوسیالیسم دست یافت و نه می توانست چنین کند، اما مزایای اجتماعی ملموسی برای کارگران کوبا به ارمغان آورد و نابرابری عظیم اجتماعی و ستم ملی را که خصلت کوبا در نیمه نخست قرن بیستم بود، تخفیف داد.

به علاوه سیاست های دشمنان کاسترو، او را تقدیس کرده است. تعداد کمی در کوبا می توانستند امیدوارانه به پیروزی سیاست خفگی اقتصادی واشنگتن یا بازگشت نمایندگان بورژوازی کوبایی در تبعید، در قالب سازمان هایی نظیر «بنیاد ملی کوبا» و نهادهای تروریستی آن، چشم بدوزند. مافیای کوبایی، در انتظار بازگشت از

«میامی» و «نیوجرسی»، همواره نشان داده است که پیش از آغاز هرگونه تلاش برای بازگرداندن نظم موجود سابق، سرکوب، فساد، نژادپرستی و نوکری واشنگتن، حاکمیت خود را با حمام خون شروع خواهد کرد.

سرمایه گذاری کاپیتالیستی و توریسم

با این وجود کسانی که به پیش‌بینی‌های تحقق نیافته بی‌شمار از مرگ کاسترو اشاره می‌کنند تا از این طریق بحران کنونی رژیم را کوچک جلوه بدهند، فقط مشغول قوت قلب دادن به خودشان هستند. تکرار تشریفاتی شعارهای کاسترو مثل «سوسیالیسم یا مرگ» در سخنرانی مراسم چهلمین سالگرد او، بیش از پیش با واقعیت موجود ناهمخوانی دارد؛ سرمایه خارجی نقش به مراتب گسترده تری در اقتصاد کوبا دارد، توریسم که معضل کوبای پیش از انقلاب بود، در حال تبدیل به بخش کلیدی اقتصاد است.

حکومت کوبا با افتخار می‌گوید که شرکت‌های خارجی در کوبا بیش از هر جای دیگری در امریکای لاتین از امنیت و آزادی عمل بیش‌تر - نیازی به ذکر دستمزد پایین کارگران نیست - برخوردارند. با این حال رژیم مشغول اعمال تدابیر سخت‌گیرانه‌تر نسبت به گسترش گریزناپذیر فعالیت‌های اقتصادی کاپیتالیستی در بین خود مردم کوبا است - از افتتاح رستوران‌هایی در اتاق‌های پذیرایی منازل گرفته تا اجاره دادن اتاق به توریست‌های صرفه‌جو.

به خصوص یکی از سخنرانی‌های تکراری و «از هر در سخن» کاسترو در طول هفته جشن سالگرد، خطاب به پلیس ملی انقلابی کوبا ایراد شد. در طی این سخنرانی، کاسترو از واحدهای ویژه پلیس که برای هدف خاص محافظت از توریست‌ها در برابر جرایم خیابانی در «هاوانای قدیم» شکل گرفته بود، تقدیر کرد.

او گفت که «ما در حال دفاع از پرستیژ کشورمان در مبارزه علیه جرم هستیم» و این که «افزایش جرم، توریسم را تضعیف می‌کند». در این سخنرانی، کاسترو هم افزایش فحشا را تأیید کرد و هم افزایش دزدی در پایتخت را. او گفت که بخش عمده این اقدامات، از سوی مردمی است که از دیگر استان‌ها به هاوانا آمده‌اند.

برای نخستین بار از زمان انقلاب ۱۹۵۹، این شهر شاهد شکل‌گیری سکونت‌گاه‌های غیرقانونی و مشابه با حلبی‌آبادها است که کارگران و دهقانان فقیری که در جستجوی کار از مناطق حومه به هاوانا آمده‌اند در آن سکنا دارند. این روند، که در امریکای لاتین معمول هست، اهمیت سیاسی خاصی در کوبا دارد. یکی از اهداف

اعلام شده کاسترو و رژیم او، معکوس کردن نابرابری بلندمدت میان هاوانا و استان ها بود، پدیده ای که محصول اقتصاد استخراجی کوبا و جریان پیدان کردن پول و ذخایر از حومه به پایتخت است.

موضوعات دیگری که در سخنرانی های کاسترو اشاره شد، روشن کرد که این فرمانده ۷۲ ساله امیدوار است بتواند به ایجاد تعادل میان قدرت های اصلی ادامه دهد، نقشی که او مدت های مدیدی ایفا کرده بود. اکنون امیدها ها نه بر جنگ سرد، بلکه بر رقابت روزافزون اقتصادی میان سرمایه داری امریکا و رقبای آن در اروپا و ژاپن متمرکز شده است.

بنابراین کاسترو در سخنرانی اصلی خود در «سانتیاگو د کوبا»، ضمن اعتراض شدید للحن به جهانی سازی سرمایه داری و انتقاد تند به امریکا و شرکت های چندملیتی آن به دلیل اعمال سیاست های نئولیبرالی «ضد انسانی» در سرتاسر جهان، قدرت های اروپایی را تحسین و ارز جدید یورو را یک «آلترناتیو محکم» در برابر دلار امریکا توصیف کرد.

کاسترو بورژوازی اروپا را به خاطر ارائه «یک الگوی خوب از آن چه که می تواند با کاربست عقلانیت و استفاده از هوشمندی انجام بگیرد» ستود. ظهور ارز یورو، به گفته او نتیجه آن است که قدرت های اروپایی از جنگ های گذشته درس گرفته و به این نتیجه رسیده اند که دیگر نمی توانند به عنوان اقتصادهای ملی منزوی به بقای خود ادامه دهند.

چنین لفاظی هایی به هیچ رو بیان دقیقی از نقش بیش از پیش قدرتمندی که سرمایه اروپایی در اقتصاد کوبا ایفا می کند، نیست. شرکت های اسپانیایی بر صنعت بسیار مهم توریسم مسلط هستند؛ سرمایه هلندی، به تازگی ساخت و ساز یک هتل بزرگ جدید لوکس را در هاوانا به اتمام رسانده است.

در این میان، رژیم کاسترو به فشار برای رفع تحریم های اقتصادی امریکا ادامه می دهد و آن را مقصر بخش اعظم بیماری های این جزیره می داند. اوایل ماه جاری، روزنامه رسمی «کارگران» (Trabajadores) گفت که تحریم، ۸۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۸ و بیش از ۶۰ میلیارد دلار در طول ۴۰ سال گذشته برای اقتصاد هزینه داشته است.

هرچند بدون تردید فشار اقتصادی امریکا آسیب های عظیمی به کوبا وارد آورده، اما رژیم کوبا هرگز در بیانیه های رسمی عمومی خود چیزی درباره معنای عادی سازی روابط اقتصادی نمی گوید. آیا بازگشت هژمونی اقتصادی امریکا که ۴۰ سال پیش قطع شد، چالش تهدیدکننده تری نسبت به خود تحریم نخواهد بود؟

این دقیقاً دیدگاهی است که در اتاق های هیئت مدیره قدرتمندترین بانک ها و شرکت های چندملیتی امریکا وجود دارد. طی چند سال گذشته گروه های تجاری و تولید و ساخت کالا مشغول لابی گری برای رفع تحریم بوده اند، در حالی که شماری از شرکت های مهم با ارسال نمایندگانی برای کشف سرمایه گذاری بالقوه در این جا، باب گفتگوهای مبسوط را گشوده اند.

نگرانی آن ها این است که سیاست دوره جنگ سرد ایالات متحده نسبت به کوبا (سیاستی که همچنان به قوت خود باقی است، چرا که واشنگتن می خواهد کوبا را به درس عبرت تبدیل کند و به علاوه لابی راست گرای کوبایی-امریکایی از نفوذ بی حد و حصری در میان سیاست گذاران امریکا برخوردار است)، کوبا را که بالقوه یکی از پرمفعت ترین بازارهای منطقه است به سرمایه اروپایی واگذار کند.

هدف رفع محدودیت های اعمال شده بر نقل و انتقال دلار به کوبا از سوی حکومت کلینتون که اوایل همین ماه اعلام شد، عبارت است از افزایش انباشت سرمایه داری در داخل این کشور به عنوان ابزاری برای پرورش یک اپوزیسیون سیاسی داخلی. یکی از اسناد حکومتی که اوایل همین ماه دست به دست می شد، نشان می دهد که ابتکار عمل امریکا در اجازه به ساکنین امریکا برای ارسال سالانه تا ۱۲۰۰ دلار به کوبا و همین طور اجازه به سازمان های امریکایی برای ارائه منابع به گروه های کوبایی، «به منظور حمایت از توسعه فعالیت مستقل و مسالمت آمیز و جامعه مدنی» طراحی شده است.

شرایط توده های مردم در سرتاسر امریکای لاتین، به وخامت خود ادامه می دهد؛ قرائن بی شماری وجود داد که نشان می دهد با گذشت تقریباً دو دهه «تعدیل ساختاری»، کل منطقه در لبه پرتگاه یک فروپاشی مالی جدید است. بحران سرمایه داری، می بایست به موجی دیگر از مبارزات انقلابی در این قاره بیانجامد. موفقیت این مبارزات وابسته است به توانایی یک نسل جدید به کسب درس های تلخ تجربه ۴۰ ساله کاستروئیسم و سرنوشت انبوه جنبش های چریکی متأثر از آن، و ساختن یک جنبش انقلابی نوین طبقه کارگر متکی بر برنامه انترناسیونالیسم سوسیالیستی.

<https://www.wsws.org/en/articles/1999/01/cuba-j20.html>